

سرمقاله

"بانوی آهنین" بورژوازی،

دشمن قسم خورده کارگران!

... با توجه به وسعت و نفوذ اتحادیه های کارگری در میان کارگران که پایه های سقوط دولت باصطلاح "کارگری" قبلی را فراهم کرده بودند، بدیهی بود که درو کردن اتحادیه های کارگری به منابه یکی از بزرگترین قدرتهای مانع برنامه های ضد خلقی تاجر به نفع سرمایه داران و برای نجات آنها در صدر سیاستهای او قرار داشت. بجز سرکوب مبارزات قهرمانانه کارگران معدن، در دوره تاجر حداقل ۵ قانون ضد کارگری بزرگ بر علیه سندیکا ها و اتحادیه های کارگری تصویب شد. در نتیجه یورش دولت تاجر به معدنچیان، اعتصاب یک ساله بیش از ۲۰ هزار کارگر معدنچی به شکست انجامید؛ دو نفر در جریان اعتصاب کشته شدند؛ ۱۲ هزار کارگر دستگیر شدند؛ ۲۰۰ نفر زندانی شدند و حدود ۱۰۰۰ نفر اخراج شدند. به طور کلی دوران زمامداری تاجر یکی از ننگین ترین و رسواترین دوره های برخورد سرمایه داران انگلیس با مبارزات و مطالبات عادلانه طبقه کارگر انگلیس در تاریخ معاصر این کشور است... صفحه ۲

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم و کارگر ستیز جمهوری اسلامی!



نقش مبارزات سندیکایی در جنبش کارگری (گفتگوی "رادپو همراه") با رفیق فریبرز سنجری

... عامل اصلی ای که جلوی متشکل شدن کارگرها رو می گیره همین دیکتاتوری ناشی از سیستم سرمایه داری وابسته است که تو این کشور حاکمه و با زندان و شلاق و شکنجه و هر وسیله ای که در اختیار داره تاکنون نگذاشته که کارگرها متشکل بشن و تلاشهای تاکنونی شون رو با شکست مواجه ساخته و به هر حال در هم شکسته. اگر واقع بینانه به مبارزات کارگرها در ایران که اتفاقا در سطح وسیعی هم جریان داره و ما هر روز شاهد اخباری از این اعتراضات کارگری در هر گوشه ایران هستیم نگاه کنیم خصلت عمده این مبارزات رو پراکندگی شون تشکیل میده . و به همین دلیل هم نباید تصور و ارزیابی ذهنی از سطح تشکل کارگرها داشته باشیم و فکر کنیم که مثلا تلاشهای تاکنونی شون باعث ایجاد سندیکا ها و تشکل های مستقلی گشته که واقعا کارگرها را در سطح کارگاه و واحد تولیدی نمایندگی می کنن. ویا در زندگی واقعی مثلا بر سر اون مطالبات کارگرها دارند با کارفرما ها مذاکره می کنن و یا توانسته اند خودشون رو به کارفرما و یا اون دولت سرکوبگر که به هزاران (شکل)نشون داده حامی کارگرها نبوده بلکه حامی کارفرما ها ست تحمیل کنند.... صفحه ۶

در صفحات دیگر

- او خودکشی کرد ۵
- در گرامیداشت یاد هادی ۱۱
- ارزش جان کارگر! ۱۵
- اُسکار به فیلم "آرگو" ۱۷
- سیستم مالیاتی جدید انگلستان و
- تظاهرات توده ای ۱۸
- جنایت امریکا در "می لا" ... ۱۹

حقیقت وارونه

در تابلوهای ساختگی

... در تابلوهای منتشر شده، بیننده چهره های دلار و محبوب مردم تحت ستم ایران را در قامت افرادی ضعیف و شکست خورده از دشمن غالب می بیند و این پیام می تواند به او منتقل شود که مبارزه بیهوده است و این دشمنان مردم هستند که همواره پیروز میدان اند. ممکن است در مقابل چنین اظهار نظری عده ای صرفا روی جنبه هنری این نقاشی ها تاکید کنند ، اما هر اثر هنری با توجه به رابطه ای که با واقعیت برقرار می کند و یا به درجه ای که با زبان هنر به انعکاس واقعیات جامعه می پردازد، ارزش یافته و برجسته می گردد. اما تابلوهای نامبرده درست به دلیل این که مهارت به کار رفته در آن ها در جهت قلب و جعل واقعیت می باشد ، نمی توانند یک اثر هنری با ارزش هم تلقی شوند.... صفحه ۱۲

بورژوازی آلمان

و تبلیغ جنگهای آینده!

... بورژوازی آلمان که برای تجدید تقسیم جهان و کسب بازار های جدید راه انداختن دو جنگ جهانی در نیمه اول قرن بیستم، میلیونها نفر از مردم جهان را به هلاکت و فقر و فلاکت و تباهی کشاند، امروز نیز علنا اعلام می کند که منافع امپریالیستی خود را حتی از طریق تحمیل جنگ های امپریالیستی به توده های زحمتکش جهان نیز تامین خواهد نمود. در "برگه تجارت" از زبان نمایندگان طبقه حاکم بر آلمان گفته شده که "اقدامات پیشین سیاسی برای تأمین مواد خام در حال رسیدن به حد نصاب خود هستند." و با تأکید بر این که وابستگی به مواد خام پاشنه آشیل اقتصاد آلمان است، می نویسد "ترس از محرومیت تکنولوژی مدرن از مواد اولیه ضروری، بالای جان صنایع آلمان شده است."... صفحه ۱۴



من بخاطر مردمی اینجا هستم که بدست او و در اثر فقر و جنگ و سیاستهای ناامید کننده وی کشته شدند.
(یکی از شعارهای تظاهرات در زمان مرگ تاچر)



داده و کمی چاشنی انتقاد نیز به تملقات خود بیافزایند و از جمله زبانه اعتراف کنند که تاچر به عنوان مثال؛ باعث و بانی "تفرقه اندازی های اجتماعی" در جامعه انگلستان بود.

رسوایی مقامات انگلیسی در منکوب کردن مخالفت و شادی مردم از مرگ همکارشان تا آنجا پیش رفت که آنها حتی دستور استعفا یک افسر پلیس "متروپلیتن" در لندن را صادر کردند که در شبکه اجتماعی "توییتر" نوشته بود امیدوار است که "مرگ تاچر" یک مرگ پر از "درد و تحقیر" بوده باشد و او اصلاً نمیبایست که "بدنیا می آمد!"

اما چرا مرگ تاچر، این زن خادم صدیق بورژوازی، آنهم پس از بیش از بیست سال از استعفاش از دولت و عدم حضور رسمیش در "سیاست" در جامعه ای مثل انگلستان که به "محافظه کار"ی مشهور است چنین واکنش وسیع اجتماعی ای را در بین افشار و طبقات ستمدیده آفرید؟ پاسخ، مثل هر بررسی علمی دیگر در ضرورت‌های دوره تاریخی و شرایط اقتصادی اجتماعی ای که تاچر در آن به قدرت رسید نهفته است.

روی کار آمدن دولت تاچر در سال ۱۹۷۹ مقارن با شرایطی ست که نظام سرمایه داری انگلستان، این قدرت امپریالیستی، با امواج یک بحران اقتصادی شدید روبرو بود. شدت یابی تضادهای طبقاتی در بریتانیا در آن برهه که تجلیات خویش را در رشد مبارزات مردم و طبقه کارگر انگلستان و همچنین گسترش چشمگیر مقاومت مردم ایرلند شمالی که بر علیه اشغال کشورشان با دولت امپریالیستی بریتانیا می جنگیدند، نشان می داد، ماسکهای دروغین "دولت رفاه" (بعنوان باصلاح بدیل سرمایه داری در مقابل رفاه اجتماعی

حیات و هستی هزاران خانواده کارگری نظیر آنها را به ورطه فقر و محرومیت های فزاینده کشانید، با شادی از مرگ تاچر در اسکاتلند و لندن به خیابانها آمدند و در فضای خشم شدید دولتمردان حاکم، به سلامتی "مرگ" او نوشیدند و پیمان خود را برای مبارزه با سیاستهای ضد مردمی طبقه استثمارگری که تاچر یکی از نمایندگانش بود محکمتر کردند.

اینها نمونه های کوچکی از نمایش خشم و کینه طبقاتی کارگران و زحمتکشان انگلستان در جامعه ای ست که در طول زمامداری دولت تاچر از سوی طبقه حاکم، شاهد یکی از بیرحمانه ترین یورش های غارتگرانه بورژوازی به دسترنج و معاش شان بوده اند و هیچ گاه از مبارزه با آن دست نکشیدند.

در مقابل این واکنش بر حق توده ها، طبقه استثمارگر حاکم با تمام قدرت تبلیغاتی و با تأیید تمام جناح های رنگارنگش- حتی آنها که نام "کارگر" بر حزبشان گذارده اند- به ستایش و تمجید از مهره خادم امپریالیسم انگلستان پرداخته، او را مظهر تبدیل دوباره انگلستان به "بریتانیای کبیر" خواندند و در یک کلام از این که او در یکی از سخت ترین شرایط بحرانی برای سرمایه داران انگلستان سکان دولت را بدست گرفت و خدمات بی شائبه ای برای آنها انجام داد، وی را ستودند. پرچم های رسمی را در حالت "نیمه افراشته" نگاه داشتند و برای "ذهن کجی" به مردم ضمن تهدید آنها قول دادند با صرف یک هزینه بسیار سنگین، برای این مهره معدوم خود یک مراسم خاکسپاری رسمی و مجلل بر پا کنند. البته گستردگی مخالفت و در واقع ریشخند مردم انگلستان به این "ذهن کجی" باعث شد که حتی روزنامه های بورژوایی آلت دست طبقه حاکم پس از چند روز چاپلوسی و روضه خوانی در وصف تاچر؛ تغییری در لحن خود

مارگارت تاچر که بورژوازی حاکم بر انگلستان به او لقب "بانوی بارن" داده و طبقه کارگر و زحمتکشان انگلستان او را "دزد شیر" (۱) نامیده بودند، در روز ۸ اپریل فوت کرد. مرگ تاچر به همان اندازه که باعث شادی و شغف بسیاری از مردم انگلستان و بویژه کارگران و زحمتکشان از پایان عمر ننگین یکی از برجسته ترین زنان خدمتگزار طبقه استثمارگر حاکم شد، اندوه و تاسف جناحهای مختلف بورژوازی حاکم بر انگلستان و همچنین سایر عمده و انکره های نظام امپریالیستی در جهان را برانگیخت.

بخشی از کارگران و زحمتکشان انگلستان؛ بلافاصله پس از مرگ تاچر به خیابانها ریخته و با شعارهایی که ناشی از اوج نفرت آنها از تاچر و سیاستهای ضد مردمی دوران او بود، مثل "دینگ! دنگ! جادوگر مرد!" (که لایق هر استثمارگری است) خشم و کینه طبقاتی خود علیه مهره های طبقه سرمایه دار را فریاد زدند. (۲) صفحه های اینترنتی و "فیس بوک"های متعددی برای جشن گرفتن مرگ تاچر برپا شدند. در این سایت های اینترنتی از مردم خواسته شد که برای جشن و پایکوبی و نوشیدن شامپاین به یاد کسانی که با سیاست های تاچر مبارزه کردند؛ در روز شنبه ۱۳ اپریل در میدان "ترافالگار" (محلی که بزرگترین تظاهرات خشونت آمیز در سال ۱۹۹۰ علیه دولت او برگزار شد) جمع شوند و این دعوت با شرکت مردم پاسخ شایسته ای گرفت. مردم "لیورپول" که به خاطر بسته شدن باراندارها و سقوط اقتصاد شهر در دوران تاچر و جنایات پلیس در درگیری بازی فوتبال سال ۱۹۸۹ (مشهور به فاجعه هیلزبورو) که منجر به کشته شدن ۹۶ نفر و زخمی شدن ۷۶۶ نفر شد، شدیداً از تاچر متنفر هستند؛ به مناسبت مرگ او به جشن و پایکوبی و پخش شیرینی پرداختند. کارگران معادن و فرزندان آنها که سیاستهای سرکوبگرانه تاچر و دولت او

نسبی مردم در آنچه "اردوگاه سوسیالیزم" خوانده می شد) سرمایه داری را هر چه وسیع تر و روشنتر از چهره نظام سرمایه داری بر می افکند. در حقیقت روی کار آمدن دولت تاجر در شرایطی ست که رشد اقتصادی بریتانیا در مقایسه با سایر رقیبان اروپایی اش کاهش چشمگیری داشت، دولت کالاهان تقاضای یک وام ۴ میلیارد دلاری از صندوق بین المللی پول کرده بود و اتحادیه های کارگری در یک اعتصاب ۵ ماهه بر سر کاهش ۵ درصدی دستمزدهایشان به سر می بردند. اقتصاد انگلستان در سالهای منتهی به آمدن تاجر لقب "مرد بیمار اروپا" را گرفته بود؛ بیکاری رشد می یافت و تورم رسمی ۲۵ درصد بود. تاجر در چنین شرایطی برای اداره ماشین دولتی طبقه سرمایه داران انگلستان روی کار آمد. بدیهی ست که ضرورت برخورد با چنین وضعیت بحرانی از طرف سرمایه داران و دولت حامی آنان یک هجوم مرگبار اقتصادی به سطح معاش و زندگی طبقه کارگر انگلستان و زحمتکشان این کشور به منظور نجات "بیمار" یعنی نظام استثمارگر حاکم را ایجاب می کرد.

تاجر "بانوی آهنین" و سیاه قلب طبقه حاکم این وظیفه را با قاطعیت تمام اجرا کرد و کوشید تا هر گونه مقاومتی را با اعمال فقر و نیروی سرکوب از سر راه بردارد. به این ترتیب "خصوصی سازی"، "کاهش حجم دولت" (به مفهوم پایان دادن و یا کاستن از تمام خدمات و کمک هزینه های دولتی در حق طبقه کارگر و اقشار پائین جامعه) و در یک کلام برداشتن موانع بر سر گسترش مطلق العنان سرمایه های مالی اساس سیاست اقتصادی ای بود که با نام "تاجریسم" در دوره این نوکر بورژوازی به پیش رفت.

با توجه به وسعت تشکل و نفوذ اتحادیه های کارگری در میان کارگران که پایه های سقوط دولت به اصطلاح "کارگری" قبلی را فراهم کرده بودند، بدیهی بود که درو کردن اتحادیه های کارگری به مثابه یکی از بزرگترین قدرتهای مانع برنامه های ضد خلقی تاجر به نفع سرمایه داران و برای نجات آنها در صدر سیاستهای تاجر قرار داشت.

بجز سرکوب مبارزات قهرمانانه کارگران معدن، در دوره تاجر حداقل ۵ قانون ضد کارگری بزرگ بر علیه سندیکا ها و اتحادیه های کارگری تصویب شد. در نتیجه یورش گسترده دولت تاجر به معدنچیان، اعتصاب یک ساله بیش از ۲۰ هزار کارگر معدنچی به شکست انجامید؛ دو نفر در جریان اعتصاب کشته شدند؛ ۱۳ هزار کارگر دستگیر شدند؛ ۲۰۰ نفر زندانی شدند و حدود ۱۰۰۰ نفر اخراج شدند. به طور کلی دوران زمامداری تاجر یکی از ننگین ترین و رسواترین دوره های برخورد سرمایه داران انگلیس با مبارزات و مطالبات عادلانه طبقه

روی کار آمدن دولت تاجر در شرایطی ست که رشد اقتصادی بریتانیا در مقایسه با سایر رقیبان اروپایی اش کاهش چشمگیری داشت، دولت کالاهان تقاضای یک وام ۴ میلیارد دلاری از صندوق بین المللی پول کرده بود و اتحادیه های کارگری در یک اعتصاب ۵ ماهه به سر می بردند. اقتصاد انگلستان در سالهای منتهی به روی کار آمدن تاجر لقب "مرد بیمار اروپا" را گرفته بود؛ بیکاری رشد یافت و تورم رسمی ۲۵ درصد بود. تاجر در این شرایط برای اداره ماشین دولتی سرمایه داران انگلستان روی کار آمد. "خصوصی سازی"، "کاهش حجم دولت" و در یک کلام برداشتن موانع بر سر گسترش مطلق العنان سرمایه های مالی اساس سیاست اقتصادی ای بود که با نام "تاجریسم" در دوره این نوکر بورژوازی به پیش رفت.

کارگر انگلیس در تاریخ معاصر این کشور است.

تاجر در سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ که ریاست دولت محافظه کار انگلستان را به عهده داشت؛ با به اجرا درآوردن دست راستی ترین سیاست های داخلی و خارجی تلاش کرد که هرگونه مانع بر سر راه انباشت وسیع سرمایه های خصوصی طبقه حاکم را به قیمت نابودی زندگی طبقه کارگر؛ از میان بردارد. در یکسال اول صدارت وی ۲۹ شرکت بزرگ با ۸۰۰ هزار نیروی کار "خصوصی" اعلام شده و در این پروسه هزاران کارگر و کارمند بیکار شدند. در تمام طول ۱۱ سال نخست وزیر تاجر، او تلاش کرد که با زور و سرکوب؛ بخشی از مهمترین دست آوردهای طبقه کارگر که از مبارزات اقتصادی-اجتماعی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم به جای مانده بود (به عنوان مثال؛ مزایای مخصوص زنان کارگر از جمله مهد کودک های مجانی؛ خدمات درمانی رایگان، تحصیلات دانشگاهی رایگان و ارزان، و یا حتی شیر و مواد غذایی دیگری که مجاناً به کودکان مدارس داده می شد، و تسهیلات دیگری نظیر اجاره های ارزان برای مساکن دولتی و ...) و بخصوص در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم منجر به ارتقای نسبی رفاه طبقات فرودست شده بود را به نفع طبقه حاکم بازپس بگیرد. البته این سیاستها را وی از مدتها پیش از رسیدن به نخست وزیری یعنی در زمانی که وزیر آموزش و پرورش بود شروع کرده بود.

تاجر در اوایل دهه ۱۹۷۰ و از هنگامی که وزیر آموزش و پرورش انگلستان بود؛ شیر و مواد غذایی رایگانی که به کودکان مدارس داده می شد را قطع کرد. لقب پر مسمای "دزد شیر" که یکی از نفرت انگیز ترین اعمال در جامعه انگلستان تلقی میشود، از اینجا توسط مردم به وی داده شد. پس از ماه مه ۱۹۷۹ که به نخست وزیری رسید؛ خدمات رایگان چشم پزشکی و دندانپزشکی برای خانواده های کم درآمد را

قطع کرد و قانون "بازخريد" خانه های ارزان قیمت را وضع کرد که بر اساس آن با فروش خانه های دولتی به ساکنین کم درآمد آنها؛ در واقع خدمات مسکن دولتی به این خانواده ها قطع میشد و ده ها هزار خانوار را با "رویای" مالک خانه شدن به نفع بانک ها تا خرخره در فرضهای مسکن بانک که برای خرید خانه ها به آنها داده می شد گرفتار ساخت. این سیاست تاجر منجر به بحران مسکن شدیدی شد که تا به امروز گریبانگیر طبقه کارگر انگلستان است. یکی دیگر از تلاشهای او برای امتیاز دادن به سرمایه داری و فشردن هر چه بیشتر گلوئی کارگران این بود که او تلاش کرد که مالیاتی با نام "مالیات بر فرد" (Poll Tax) برقرار کند. اما این تلاش که کاملاً به نفع طبقه سرمایه دار بود؛ در اثر اعتراضات گسترده مردم و شورشهای خیابانی ای که در طول نیم قرن در انگلیس بی سابقه بود؛ به شکست انجامید. (رجوع کنید به پیام فدایی شماره ۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹، مقاله مربوطه در سایت سایهکل و از طریق لینک زیر قابل دسترسی می باشد

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/Polltax.htm>

مجموع این سیاست های ضدکارگری دولت تاجر منجر به رشد و گسترش شکاف طبقاتی؛ بی خانمانی و گرسنگی و فقر و فلاکت کارگران و اقشار فرودست جامعه؛ و همچنین دو برابر شدن ثروت طبقه سرمایه دار انگلستان شد. در طول نخست وزیری او، سرمایه های مالی به قیمت سقوط صنایع و وخامت کامل و فقر و فلاکت طبقه کارگر؛ سریعاً رشد کرد. انگلستان به مرکز بهتری برای فعالیت های تبهکارانه طبقه سرمایه دار جهانی؛ مانند سرمایه داران بزرگ آمریکایی و مافیای روسیه نیز تبدیل شد که دست در دست طبقه سرمایه دار انگلستان، به غارت و سرکوب هرچه بیشتر کارگران و زحمتکشان این کشور پرداختند.

از آن پس تاکنون؛ نه تنها نابرابری های اقتصادی-اجتماعی ذاتی سیستم سرمایه داری در تار و پود جامعه انگلستان (و سرتاسر جهان تحت حاکمیت امپریالیسم) هرچه عمیق تر و بیشتر شده است بلکه حذف کامل موانعی که سر راه سودجویی های طبقه سرمایه دار وجود داشت (تکمیل پروسه ای که توسط دولت های تاجر و ریگان آغاز شد) نتایج مخرب خود را به منصفه ظهور رسانیده و با تاخت و تاز هر چه وسیعتر سرمایه های مالی و صاحبان بانکها و رشد وحشتناک آنها در تمام عرصه های اقتصادی، زمینه های بروز موج مهلک تری از بحران های اقتصادی ذاتی نظام سرمایه داری و از جمله بروز بحران مالی ۲۰۰۸ نیز فراهم گشت. جالب توجه آن است که حتی خط مشی ریاضت های اقتصادی نیز که پاسخ بورژوازی جهانی به بحران ۲۰۰۸ بوده؛ در واقع به نوعی ادامه اجرای همان پروسه ای است که توسط

دولت تاجر در انگلستان و شریک‌پیش در سایر کشورهای امپریالیستی آغاز شد. برنامه های امروز در واقع بر اساس سیاست اقتصادی نئولیبرالیستی است که به "تاجریسم، ریگانیسم" مشهور شده اند. (۳)

بررسی ویژگی دیگر شرایط تاریخی-اجتماعی-سیاسی ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ (دوران نخست وزیری تاجر) نشان می دهد که او در دورانی به مهره مؤثر سرمایه داری تبدیل شد که طبقه سرمایه دار در سطح جهان، شمشیر را از رو بسته و به جنگ و ستیز با طبقه کارگر رفته بود. در زمانی که طبقه کارگر برای حفظ دستاوردهای مبارزات سالهای پس از جنگ مبارزه می کرد؛ "تاجر" به عنوان شخصیتی که دربرگیرنده همه ابتدال؛ تنگ نظری؛ کوتاه فکری؛ بی مایگی و دیگر خصوصیات نفرت برانگیز طبقه سرمایه دار انگلستان بود، به جلوی صحنه رانده شد.

اما تاجر نه تنها به عنوان حافظ منافع طبقه سرمایه دار انگلستان انجام وظیفه کرد؛ بلکه مطابق اخلاقیات فاسد این طبقه شدیداً به ثروت اندوزی برای خود و نزدیکانش نیز پرداخت که در این مورد رسوایی های پسر او "مارک" زیانزد مردم است.

سیاست های دولت تاجر (از بخشش های مالیاتی برای سرمایه داران، خصوصی سازی ها؛ تقویت بازار بورس و سرمایه های مالی، کاهش مخارج سرمایه با یورش به حقوق کارگران و کاهش خدمات اجتماعی که منجر به رشد شدید فقر و بی کاری و تضادهای طبقاتی شد؛ تا پیشبرد سیاست های تجاوزگرانه امپریالیسم انگلستان در سطح جهان) به اصطلاح اصلی ترین "جاذبه" های سیاسی تاجر برای طبقه سرمایه دار حاکم و ریزه خوران حقیر این طبقه بود. اما او به عنوان فردی جاه طلب و سنگ دل و بی رحم (بر علیه فرودستان جامعه) نیز خصوصیات یک مهره مهم بورژوازی را دارا بود. به عنوان مثال؛ او برای نشان دادن بی تفاوتی و کینه خود به مبارزات اجتماعی طبقات فرودست، گفته بود که "چیزی به نام جامعه وجود ندارد". (۴) این خصوصیات فردی و اجتماعی؛ او را به مناسب ترین فرد برای حفظ منافع امپریالیسم انگلستان تبدیل کرد. دلیل سوگواری صمیمانه تمامی سران احزاب فریبکار و ضد کارگری حاکم در انگلستان از "محافظة کار" گرفته تا "حزب کارگر" و "لیبرال دمکرات" برای تاجر و ستایش این مهره امپریالیستی، خدمات بیکران وی برای حفظ نظامی ست که جیبهای طبقه استثمارگر حاکم و احزاب سیاسی آن را به قیمت فقر و بدبختی و فلاکت طبقه کارگر پر می کند.

در روز مرگ تاجر؛ در تقابل با خشم و نفرت طبقه کارگر انگلستان؛ طبقه سرمایه دار

طبقه سرمایه دار در گسترش ستم و استثمار علیه طبقات فرودست؛ هر جا لازم بداند از مهره های مؤثر خود نیز استفاده می کند و این به معنای امکان از بین رفتن کامل ستم جنسیتی علیه همه زنان جامعه تحت سیستم سرمایه داری نیست. زندگی و مرگ تاجر مورد برجسته ای در اثبات غیر علمی و تخریبی بودن تئوریهای فریبکارانه فمینیستی ای به نمایش می گذارد که با دست گذاشتن روی واقعیت ستم بر زن، می کوشند انرژی انقلابی زنان را بجای تمرکز بر نابودی عامل عینی و اصلی این ستم یعنی نظام سرمایه داری، حداکثر در راه کسب "حقوق برابر" در چارچوب همین نظام با مردان منحرف نمایند. تاجر و تبهکارپهائش در حق زنان کارگر و زحمتکش (و مردان کارگر و زحمتکش) تنها یکی از نمونه های برجسته متحقق شدن این "حقوق برابر" بود.

این کشور به ستایش از تاجر به عنوان مهره برجسته امپریالیسم انگلستان پرداخت. بخشی از اعمال تاجر که مورد ستایش طبقه حاکم و سران دولت و احزاب رسمی انگلستان قرار گرفته؛ شامل راه اندازی جنگ های امپریالیستی منجمله جنگ با آرژانتین در سال ۱۹۸۲؛ حمایت از دولت نژادپرست آفریقای جنوبی، دفاع از پینوشه و مانع از محاکمه شدن او، و مهمتر از همه؛ سرکوب شدید کارگران و دیگر مخالفین دولت انگلستان است.

در روزهای عزاداری برای تاجر؛ رسانه های امپریالیستی شدیداً تلاش کردند که جنایات او را (مانند نقش او در قتل "بابی ساندز"، مبارز استقلال طلب ایرلندی و ۹ زندانی سیاسی دیگر در ۱۹۸۱، و یا جنایات جنگی او در جنگ با آرژانتین (مثل غرق کردن کشتی آرژانتینی و کشته شدن ۳۲۳ تن در اثر آن در جریان جنگ فالکلند) را پنهان نگه دارند.

برای قدردانی از خدمتگذاری های چاکرانه تاجر به امپریالیسم انگلستان، در روز ۱۰ اپریل ۲۰۱۳ در پارلمان این کشور مراسمی برای بزرگداشت و ستایش او به عنوان "دختر دکان داری که با شکستن "سقف شیشه ای" اولین زن نخست وزیری انگلستان شد؛ برگزار گردید. (۵)

نگاهی به آنچه که سران دولت و احزاب رسمی انگلستان در نشست ۱۰ اپریل پارلمان به ستایش از این نوکر امپریالیسم انگلستان بیان کردند؛ نشان دهنده این واقعیت است که افشار و جناح های مختلف بورژوازی چگونه در برابر دشمن مشترک خود؛ یعنی طبقه کارگر؛ متحد هستند. به عنوان مثال؛ "دیوید کامرون" نخست وزیر محافظه کار انگلستان در این مراسم پارلمانی با ارائه تصویری ساختگی و قدیسانه از زندگی خصوصی و سیاسی تاجر؛ با یوه گوبی هابی مانند این که تاجر انگلستان را دوباره به "انگلستان کبیر"

تبدیل کرد، برنامه های خصوصی سازی و سیاست های ضدکارگری دولت او را مورد تحسین قرار داد و گفت که "در دهه ۱۹۷۰ دولت آنقدر بزرگ شده بود که حتی صاحب فرودگاه ها و شرکت های هواپیمایی، تلفن های خانه هایمان، کامیون های توی جاده ها و ... بود."

"اد میلیبند" رئیس حزب کارگر انگلستان؛ که سابقاً نماینده شهر "دانکستر" بوده که یکی از شهرهای مهم صنعتی در انگلستان است؛ نیز به تمجید از آن "شخصیت بزرگ و بی نظیر" پرداخت و به طور غیرمستقیم توضیح داد که چگونه احزاب رسمی انگلستان در اصول با یکدیگر متحد بوده و در سرکوب طبقه کارگر و بخصوص در انداختن بار بحران های سالهای جاری بر دوش آن نیز مشترک المنافع هستند. او به عنوان مثال در سخنان خود توضیح داد که حزب محافظه کار؛ لیبرال دمکرات؛ و حزب کارگر در نتیجه سیاست های دولت تاجر در دهه ۱۹۸۰ به بلوغ رسیدند.

یکی دیگر از ادعاهایی که در این مراسم روضه خوانی پارلمانی در تحسین تاجر بیان شد؛ این بود که او "دنیا را از شر کمونیسم" نجات داد. درحالی که واقعیت این است که هرچند که تلاش های قدرت های امپریالیستی نیز در واژگون کردن "سوسیالیسم" در بلوک شرق و ایفای سرمایه داری در شوروی سابق نقش داشت؛ اما فروپاشی شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ (یک سال بعد از خروج تاجر از دولت) عمدتاً نتیجه یک پروسه طولانی از بین بردن سوسیالیسم و بازگرداندن و حاکم کردن دوباره سیستم سرمایه داری در آن جامعه بود.

اما این واقعیتی ست که در اواخر دهه ۸۰ و آشکار شدن نشانه های سقوط اجتناب ناپذیر شوروی، تاجر به مثابه یکی از دوربین ترین خادمان نظام امپریالیستی، در همان حال که فعالانه در نقش یکی از سردمداران تهاجم ضد کمونیستی هم کیشانش یعنی گردانندگان نظام سرمایه داری به طبقه کارگر و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم فعالیت می کرد، تاکید می نمود که "نظم امپریالیسم با سقوط شوروی به یک "نظم نوین جهانی" و "یک دشمن جدید" نیاز دارد و "بنیاد گرایی اسلامی" این نیاز را بر آورده می کند. بررسی سیاستهای امپریالیسم در این دوره نشان دهنده پیشبرد همان نظری ست که تاجر از مدافعتانش بود و با عملی شدن آن، قدرتهای امپریالیستی ضمن سازماندهی، تغذیه و تقویت مالی و تبلیغاتی پروژه "بنیاد گرایی اسلامی" در پاکستان و افغانستان و ... گامهای بزرگی را برای گسترش سلطه امپریالیسم و سرمایه مالی در سراسر جهان برداشتند و با توسل به این "دشمن جدید" ضمن براه انداختن جنگهای خانمان برانداز و گسترش فضای ترس و وحشت و سرکوب انقلاب در

همه جا به کوشش برای تخفیف بحران گریبانگیر نظامشان پرداختند.

در سال ۱۹۹۰ سرانجام با تمام شدن مدت تاثیر "مسکن" تاجر و تاجرپس در تخفیف درد "مرد بیمار" و در واقع پایان یافتن تاریخ مصرف تاجر که ناشی از رشد دوباره جنبشهای اعتراضی کارگران و مردم انگلستان بود، این "بانوی آهنین" بورژوازی با خفت و خواری در حالی که مدال یکی از منفورترین سیاستمداران بورژوازی را به گردن آویخته بود، مجبور به استعفا شد. اما سیاستهای ضد مردمی او بار دیگر توسط دولت‌های بعدی با سرعت کم و زیاد ادامه یافت. به همین اعتبار است که بورژوازی انگلستان خود را مدیون این خادم سرمایه می داند.

هم اکنون طبقه حاکم بر انگلستان با هراسی ناشی از دور اندیشی، از امکان طغیان خشم و کینه کارگران انگلستان در روز دفن تاجر (چهارشنبه ۱۷ اپریل) به تکاپو افتاده و میلیون‌ها پوند از دسترنج توده های مردم این کشور را به بسیج پلیس برای سرکوب مردم معترض در آن روز اختصاص داده است. این که پلیس انگلستان اعلام کرده که افراد "مشکوک" که احتمال می رود "فصد اغتشاش دارند" را حتی پیش از اقدام به هر جرمی؛ بازداشت و زندانی خواهد کرد؛ نشان دهنده شدت وحشت طبقه حاکم از خشم توده ها است.

کارگران انگلستان هرچند که با مرگ یکی از دشمنان قسم خورده خود شاد شدند؛ اما به خوبی می دانند که نابودی سیستم

سرمایه داری و حاکمیت ضد مردمی امپریالیسم بر جهان؛ نه با مرگ مهره های آن؛ بلکه با مبارزات آگاهانه و متحدانه طبقه کارگر در جهت از بین بردن آن نظام امکان پذیر خواهد شد.

زیرنویس ها:

(۱) اشاره به شعار "مگی تاجر، دزد شیر"؛ یکی از شعارهای کارگران و مردم انگلستان در تظاهرات ضد دولتی.

(۲) "دینگ! دنگ! جادوگر مرد!" اسم آهنگ فیلم Wizard Of Oz که به شعار مردم تبدیل شده است.

(۳) تاجرپس/ریگانپس، اقتصاد طرفدار عرضه است که اساس آن بر خلاف اقتصاد کینزی؛ بر "مدیریت عرضه" قرار دارد. در برنامه اقتصادی تاجرپس/ریگانپس کاهش مالیات سرمایه داران به عنوان مهمترین محرک اقتصادی معرفی شده و گفته می شود که کاهش مالیات منجر به افزایش تولید و عرضه خواهد شد.

(۴) تاجر در مصاحبه ای در سال ۱۹۸۷ با یکی از رسانه های زنان، گفته بود "چیزی به اسم جامعه وجود ندارد"

(۵) سقف شیشه ای" اصطلاحی است که در ادبیات انتقادی علیه ستم جنسیتی جامعه سرمایه داری به کار برده می شود. این واقعیت که زنان قادر به کسب بالاترین مقام های شغلی در سیستم سرمایه داری نیستند؛ مانند این است که آنها از درون "سقفی شیشه ای" به مشاغل

بالاتر نگاه می کنند اما نمی توانند این سقف شیشه ای را شکسته و به مدارج بالای شغلی برسند. یکی از تبلیغات بورژوازی این است که زنانی مثل تاجر توانسته اند آن سقف شیشه ای را شکسته و به بالاترین مقام های شغلی برسند و این گویا نشانه کم رنگ شدن و رفع تدریجی ستم جنسیتی در سیستم سرمایه داری است. درحالی که علیرغم چنین تبلیغاتی؛ طبقه سرمایه دار در گسترش ستم و استثمار علیه طبقات فرودست؛ هر جا که لازم بداند از مهره های مؤنث خود نیز استفاده می کند و این به معنای امکان از بین رفتن کامل ستم جنسیتی علیه همه زنان جامعه تحت سیستم سرمایه داری نیست. **زندگی و مرگ تاجر همچنین مورد برجسته ای در اثبات غیر علمی و تخریبی بودن تئوریهای فریبکارانه فمینیستی ای به نمایش می گذارد که با دست گذاشتن روی واقعیت ستم بر زن، می کوشند تا انرژی انقلابی زنان را بجای تمرکز بر نابودی عامل عینی و اصلی این ستم یعنی نظام سرمایه داری، حداکثر در راه کسب "حقوق برابر" در چارچوب همین نظام با مردان منحرف نمایند. تاجر و تبهکاریهایش در حق زنان کارگر و زحمتکش (و مردان کارگر و زحمتکش) تنها یکی از نمونه های برجسته متحقق شدن این "حقوق برابر" بود.**



او خودکشی کرد!

این خبر دردناک در روزنامه‌ها چاپ شد که زنی بنام خدیجه خودکشی کرد. در جمهوری اسلامی، این نماد توحش، این فقط یک "خبر" بود؛ خبری که در جامعه تحت سلطه ما هر روزه ده ها موردش اتفاق می افتد. ولی برای آن هایی که برای زحمتکشان دل میسوزانند این خودکشی یک انسان و انسانیته بود که دیگر توانایی مبارزه برای بقای خودش را در نظام استثمارگرانه حاکم که هر روزه حیات امثال او را در زیر آوار فقر و بدبختی و محرومیت له می کند، نداشت.

در این جمهوری پلید، همه چیز برای خودکشی او آماده بود. تحت

مناسبات ضد خلقی و استثمارگرانه موجود، او بار سی هزار سال مردسالاری را بدوش داشت. او نه تنها بیرون از خانه که در خانه خود نیز کارگر بود، او آشپز بود، او ظرف شوی بود، او لباس شوی و مربی کودکان و مسئول خانه بود. هنگام کار در سخت ترین شرایط و با کمترین دستمزد، او را زدند و پول هایش را بالا کشیدند. او را از خانه بیرون انداختند، طلاق دادند، کودکانش را از او گرفتند و بی کارش کردند. و او هم چنان و در هر لحظه با هر آن چه که در توان داشت، برای بقایش جنگید، به هر کاری دست زد و ناچار شد تا برای زنده ماندن به هر ظلمی تن دهد، او را صیغه کرده و با نوزادش تنها گذاشتند، او را به کارفرمایی بنام شوهر فروختند، خار در بیابان چید تا با فروش آن نانی به سفره آورد، در کارخانه‌های آجر پزی، این جهنم واقعی کار کرد، یا به معنی واقعی بی گاری کرد، و در متمدن‌ترین سرزمین ها یا مزدی کمتر از مرد در کارخانه‌ها کار کرد و همان هایی که به او مزد میدادند در این متمدن‌ترین سرزمین ها برای توجیه این ستم آشکار، فرهنگی ساختند که گویا مثل مرد کار نمیکند. او برده نظام شد، برده شرایط اسارت باری که برایش ساخته بودند شد و حتی برده مرد شد تا زنده بماند. او باید برای همه، همه چیز می‌بود و برای خودش هیچ چیز. با همه توانایی‌اش، موجود درجه دوئی بود که باید همه درجه یک های تحمیل شده را تحمل میکرد. با کمترین اعتراضی، سرکوب شد و به غیر از شلاق ها و زجر ها به او تجاوز کردند. در کوچکترین رابطه انسانی، پاکی را از او می‌ربودند و مهر ناپاکی را به او میزدند و بدین وسیله سرنوشت او را رقم میزدند. او را دزدیدند و به تن فروشی وا داشتند، بر سر او که با همه وجود برای حق ابتدائی زنده ماندن و انسانی زندگی کردن می جنگید، هر بلایی را آوردند. او فقط جسمی بدون سر بود.

در سایه چنین نظام نکبت بار و استثمارگرانه ای که سرمایه داران زالو صفت و اربابان غارتگر و جنایتکارشان آفریدند، در حکومت این جمهوری که رهبران اش بر مرگ پاکی ها پایکوبی میکنند سرنوشت خدیجه نمیتواند غیر از این باشد. هر بار که خدیجه خودکشی میکند، بخشی از انسان و انسانیت تعریف شده در این مناسبات ارتجاعی را رسوا می کند و با خود به گور می برد.

عبداله باوی- مارچ ۲۰۱۲

گفتگوی "راديو همراه" با رفیق فریبرز سنجری

پیرامون نقش مبارزات سندیکایی در جنبش کارگری

توضیح پیام فدایی: گفتگوی زیر در تاریخ ۸ آپریل ۲۰۱۳ صورت گرفته است. پیام فدایی متن این گفتگو را از صورت گفتار به نوشتار درآورده و با برخی ویرایشهای جزئی به این ترتیب در اختیار علاقه مندان قرار می دهد.

راديو همراه: درود ما را بپذیرید رفیق سنجری

فریبرزسنجری: با سلام به شما و شنوندگان عزیزتون قبل از اینکه سئوالات تون رو شروع کنید اجازه بدهید که با اینکه یک مدتی هم از نوروز گذشته، سال نو را به شنوندگان راديو تبریک بگم و برای اون ها سالی پر از موفقیت و پیروزی آرزو کنم. سالی بدون جمهوری اسلامی باهر جناح و دسته اش .

راديو همراه: بله امیدوارم که این چنین بشه و سال ۹۳ رو ما سال بدون جمهوری اسلامی آغاز بکنیم.

راديو همراه: رفیق سنجری صحبت ما در رابطه با مساله جنبش کارگری و ما می خواهیم مروری بکنیم در رابطه با مسائل این جنبش، در چند دهه ای که جمهوری اسلامی (سرکار) بوده. در سالهای بعد از دهه شصت، به ویژه یورش وحشیانه رژیم به تمامی دست آوردهای قیام ۵۷ و اون هم پس از سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی، چند تجربه کارگری به دست آمد که قدمهایی رو به جلو در راه خود باوری جنبش کارگری همیشه محسوب بشه. یکی از این تجربه ها احیای سندیکای کارگران شرکت واحد بود؛ این اقدام یکی از مواردی بود که تاثیر مهمی در کسب اعتماد به نفس کارگران و همچنین فعالین جنبش کارگری گذاشت، نمونه اش تاسیس سندیکاهایی نظیر هفت تپه، نقاشان، خبازان و سندیکا های دیگه بود. اگر مایل باشید رفیق سنجری ابتدا در این مورد صحبت کنیم. نقش مبارزات سندیکایی در جنبش کارگری با توجه به تجربه سندیکای شرکت واحد را چگونه می بینید و ارزیابی می کنید؟

پاسخ: در باره نقش سندیکا تو مبارزات کارگری که شما سوال می کنید قبل از هر چیزی بگذارید بگم که همانطور که می دونید و همه شنوندگان شما هم می دونن در میان ما ایرانی ها یک ضرب المثل

پر معنایی رایج مبنی بر اینکه "یک دست صدا نداره" خوب به همین دلیل هم هست که چه کارگران پیشرو و چه کمونیستهای که مسیر زندگی شون رو رنجه، دردها، آرزوها، خواستها و مطالبات طبقه کارگر شکل می ده، همیشه تاکید داشتن و دارن که کارگران برای رسیدن به حقوق شون باید متشکل بشن. و چاره شون هم وحدت و تشکیلاته. و خوب سندیکا هم یکی از اشکال و یکی از ظروف تشکل کارگرانه در حوزه مسائل اقتصادی؛ که خُب اگر بطور واقعی شکل بگیره و امکان زندگی واقعی بهش بدن، به کارگر ها امکان می ده که به جای برخورد فردی-

یعنی یک دستی که صدا نداره- همانطور که گفتم در قامت واحدی با کارفرما و یا کارفرماهاشون مواجه بشوند و کوشش کنن تا با اعمال قدرت جمعی یک بخشی از اون حقوق پایمال شده شان را به دست بیارن. در نتیجه با این که متشکل شدن کارگرها قدرت چانه زنی اونها را با کارفرما ها بالا می بره و امکان دستیابی به بخشی از اون حقوقشان رو بیشتر می کنه اما در همه جا این تشکل و امر سازمان یابی کارگران هم خوب وابسته ست به اوضاع سیاسی ای که در هر جامعه ای وجود داره. هر چقدر فضای سیاسی در کشوری بسته تر باشه و سرمایه دارها با اعمال دیکتاتوری، یا دیکتاتوری هر چه عریان اعمال حاکمیت کنند خوب طبیعیه که از تشکل های توده ای و سراسری علنی و به هر حال صنفی طبقه کارگر مثل سندیکا ها و اتحادیه ها هم خبری نباشه و یا نخواهد بود. برای همین هم هست که در شرایط این دیکتاتوری لجام گسیخته جمهوری اسلامی که همه شاهدیم که با ددمنشی هر تلاش کارگران برای متشکل شدن و ایجاد تشکل های مستقل کارگری رو واقعا وحشیانه سرکوب می کنه صفوف کارگران ما در پراکندگی کامل قرار گرفته و قدرت مقابله و چونه زنی اونها با سرمایه دارها کاملا تضعیف شده و کلا هم (کارگران) در بی حقوقی به سر می برن، بی حقوقی کامل. و نمی تونن در یک وحدت سندیکایی تشکلی داشته باشند

که یک صدا در مقابل کارفرما قرار بگیرن. واقعیت اینه که کارگران واقعا برای دستیابی به شرایط کار بهتر و دستمزد بیشتر خوب همیشه در حال مبارزه با کارفرما ها هستن. اما اینکه کارگرها این مبارزات صنفی شون را در چه سطحی و به چه شکلی و یا با چه حدی از سازمانیابی پیش بیرن بستگی داره به اون شرایط سیاسی حاکم در کشور که بش اشاره کردم و تجربه هم نشون داده که مبارزه صنفی برای اینکه پیش بره و کارگرها رو متشکل کنه و قادر بشه که واقعا شرایط کار و زندگی کارگرها رو بهتر کنه به شرایط دمکراتیک نیاز داره.

خوب این رو که گفتم، اجازه بدهید که یک نکته دیگه ای هم بگم. اگر ما میگیر مبارزات صنفی برای اینکه واقعا به نتیجه برسه و خوب پیش بره به شرایط دمکراتیک احتیاج داره از طرف دیگه اگر به صحنه سیاسی ایران نگاه کنیم می بینیم که با یک جامعه ای روبرویم که ۳۳ ساله زیر سلطه جمهوری دار و شکنجه اسلامی قرار داره که وحشیانه سرکوب شده و به همین دلیل هم نه شاهد فعالیت های ادامه دار سازمانهای سیاسی سراسری (در داخل) هستیم و نه از تشکل های کارگری که خوب سندیکا ها هم به هر حال یکی از اشکال اون هاست خبری هست. بنابراین اون عامل اصلی ای که جلوی متشکل شدن کارگرها رو می گیره همین دیکتاتوری ناشی از سیستم سرمایه داری وابسته است که تو این کشور حاکمه و با زندان و اعدام و شلاق و شکنجه و هر وسیله ای که در اختیار داره تاکنون نگذاشته که کارگرها متشکل بشن و تلاشهای تاکنونی شون را با شکست مواجه ساخته و به هر حال در هم شکسته. اگر واقع بینانه به مبارزات کارگرها در ایران که اتفاقا در سطح وسیعی هم جریان داره و ما هر روز شاهد اخباری از این اعتراضات کارگری در هر گوشه ایران هستیم نگاه کنیم خصلت عمده این مبارزات رو پراکندگی شون تشکیل میده . و به همین دلیل هم نباید تصور و ارزیابی ذهنی از سطح تشکل کارگرها داشته باشیم و فکر کنیم که مثلا

تلاشهای تاکتونی شون باعث ایجاد سندیکاها و تشکل‌های مستقلی گشته که واقعا کارگرها را در سطح کارگاه و واحد تولیدی نمایندگی می‌کنن. ویا در زندگی واقعی مثلا بر سر اون مطالبات کارگرها دارن با کارفرماها مذاکره می‌کنن و یا مثلا به قول معروف چک و چونه می‌زنند. و توانسته اند خودشون را به کارفرما و یا اون دولت سرکوبگر که به هزاران (شکل)نشون داده حامی کارگرها نبوده بلکه حامی کارفرماها ست تحمیل کنند. اتفاقا همین تجربه شکل‌گیری مثلا سندیکای شرکت واحد و یا اون جور که شما اشاره کردید کارگرهای هفت تپه و تلاش شون برای متشکل شدن همین حرف‌ها رو تأیید می‌کنه. چون علیرغم اینکه این تلاشها شده در واقعیت ما می‌بینیم که اون سندیکائی هم که واقعا اون‌ها رو بنونه نمایندگی کنه در زندگی واقعی وجود نداره بنابراین ما در حالیکه از تلاشهای کارگرها برای متشکل شدن کاملا حمایت می‌کنیم و باید حمایت کنیم و خواهان شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری از دولت و کارفرما باشیم اما مخالف سرسخت این امر هم هستیم که در بیان اون توازن قوایی که بین مبارزات کارگری با سرمایه داری حاکم بر ایران وجود داره اغراق بشه و در حالیکه مثلا هنوز کارگرها نتونستن واقعا تشکیلاتی شکل بدن که رسمیت پیدا بکنه و اون اتحادیه‌ها و سندیکاها ی مستقل خود شون رو شکل بدن، اینجوری جلوه داده بشه که مثل اینکه کارگرهای ما زیر سلطه جمهوری اسلامی تونستن بر پراکندگی صفوف خودشون فائق بیاین. در نتیجه یک نگاه واقعی به جامعه ما نشون می‌ده که متاسفانه این دیکتاتوری باعث شده که ما شاهد حضور سندیکاها نباشیم و عملکردهای یک سندیکای واقعی رو در زندگی کارگران باش رو برو نباشیم و اون سندیکاهائی هم که ازش نام برده می‌شه تلاشهایی که این کارگرها کردند که یک واقعیت انکارناپذیره ولی خوب هنوز به نتیجه نرسیده

راديو همراه: بله، رفیق سنجری شما اشاره درستی کردید در رابطه با پراکندگی کارگران و امر سازمانیابی کارگران. ما خوب به یاد داریم که در اواخر سال ۱۳۸۲ بود که تعدادی از فعالین کارگری شرکت اتوبوسرانی که در رابطه با تهران و حومه بود با کمک «هیئت مؤسس سندیکاهای کارگری» و با استناد بر مقاله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار - که آزادی تشکل‌های کارگری و پیمان‌های دسته‌جمعی رو

افشا شدن ماهیت شوراهای اسلامی به منابه ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی تو محیط‌های کار، حاصل روند‌ها و تجربیات مختلف و بسیار طولانی تریه و درست نیست که آنرا به مبارزه مثلا در شرکت واحد و یا در این یا اون کارخانه نسبت بدیم. از طرف دیگه اگر تشکیل سندیکا رو ما مثلا در یک کارخانه صرفا به آگاهی کارگران آن واحد نسبت بدهیم بطور منطقی اون موقع باید عدم وجود سندیکا رو هم و تشکل‌های مستقل کارگری رو هم در کارخانه‌های دیگه به حساب نا آگاهی کارگران بگذاریم و اگرهم کسی چنین کاری بکنه اون موقع اون عامل اصلی رو که جلوی سازمانیابی کارگرها رو در سطح سراسری گرفته و قبلا بش اشاره کردم یعنی دیکتاتوری واقعا لجام گسیخته جمهوری اسلامی رو به حاشیه می‌رونه.

برای کشورهای عضو این سازمان الزامی می‌دانستند - تصمیم گرفتند که با آگاه‌سازی و عضوگیری از رانندگان و کارگران، اقدام به بازگشایی سندیکای کارگران شرکت واحد کنند. عامل مهمی که باعث شد کارگران یعنی همان رانندگان درخواست تشکیل سندیکا کنند این بود که در طول این فعالیت‌های چند ماهه، آن‌ها از ماهیت «شورای اسلامی کار» آگاه شده بودند و با موارد ملموس کاملاً روشن آشکار شده بود که شورای اسلامی کار به دلیل فرمایشی بودنش، نمی‌تونه مدافع کارگران باشه و مدافع حقوق کارفرماست و نه کارگر و بنابراین امیدشان از اون یعنی شورای اسلامی کار بریده میشه و فکر چاره میشوند. حالا پرسش اینجاست، آیا رهبران سندیکا توانستند این امید رو که بر باد رفته بود به میان کارگران برگردانند؟

پاسخ: ببینید در اینکه برای مثلا هموارشدن اون راه متشکل شدن کارگرها و واقعا شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری، (این امری) ضروریه که نهاد‌های ضدکارگری جمهوری اسلامی در محیط‌های کاریه خوبی افشاء و ایزوله بشن تردیدی نیست. ولی واقعیت اینه که خوشبختانه کارگران آگاه ایران درکل، این شوراهای اسلامی کار رو با توجه به اون نقش رسمی و عملی اون‌ها در کنترل اعتراضات و مبارزات و مطالبات کارگرها رو به خوبی می‌شناسن و اون‌ها رو به منابه واقعا ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی و بهتره حتی بگم پادوهای رژیم تو محیط‌های کارگری تلقی می‌کنن.

تجربه نشون داده که کارگرها تا جائی که میشه اصلا از اون‌ها دوری می‌کنن و بطور واقعی هم اعتمادی به اون‌ها ندارن و اگر هم در کارخانه ای خوب به هر حال به دلیل حضور رسمی این نهادها، کارگرها مجبور بشن با این جماعت تماس بگیرن به اون‌ها به منابه یک بخشی از مراکز حراست که در هر کارخانه ای هست و یا نمایندگان کارفرما و کارخانه دار نگاه می‌کنن. و این یک واقعیت تردیدناپذیره و این شناخت هم البته حاصل یکی دو روز و یا برخورد صرف در یکی دو روز نبوده بلکه نتیجه مشاهده عملکرد ضد کارگری این شوراهای و شناخت از مقررات ناظر و شکل‌گیری اون‌ها در ۳۰ سال گذشته ست. بنابراین مهمه که در همین جا تأکید کنم که با توجه به اون واقعا نقش سرکوبگرانه جمهوری اسلامی تو این حیات واقعا طولانی مدتش و نقش پلیسی نهاد‌های کارگری در کارخانه‌ها در این ۳۰ سال - نزدیک به ۳۰ سال گذشته - همیشه این شناخت را مثلا به چند ماه فعالیت آگاه‌گرانه افراد خاصی حالا چه در شرکت واحد باشه و چه در هر مرکز کارگری دیگری نسبت داد. افشا شدن ماهیت شوراهای اسلامی به منابه ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی تو محیط‌های کار، حاصل روند‌ها و تجربیات مختلف و بسیار طولانی تریه و درست نیست که آنرا به مبارزه مثلا در شرکت واحد و یا در این یا اون کارخانه نسبت بدیم. از طرف دیگه اگر تشکیل سندیکا رو ما مثلا در یک کارخانه صرفا به آگاهی کارگران آن واحد نسبت بدهیم بطور منطقی اون موقع باید عدم وجود سندیکا رو هم و تشکل‌های مستقل کارگری رو هم در کارخانه‌های دیگه به حساب نا آگاهی کارگران بگذاریم و اگرهم کسی چنین کاری بکنه اون موقع اون عامل اصلی رو که جلوی سازمانیابی کارگرها رو در سطح سراسری گرفته و قبلا بش اشاره کردم یعنی دیکتاتوری واقعا لجام گسیخته جمهوری اسلامی رو به حاشیه می‌رونه. چون این جمهوری اسلامی واقعیت اینه که با زندان و دار و شکنجه و به هر حال هر وسیله ای که در دستش داره، با اعدام‌های علنی و کشتن آدم‌ها در خیابان و غیره، اجازه تشکل به کارگرها نداده و نمی‌ده و همه تلاشهای اون‌ها رو هم سرکوب می‌کنه و مانع اصلی واقعا تشکل‌یابی کارگرهاست. اما در مورد اون بخش از سوال تأکید کنم که چه اون تلاشهایی که برای برپائی سندیکای شرکت واحد شد و چه بقیه این تلاشها و کارگران هم هزینه بسیار زیادی برایش پرداختند - بازداشت شدند زندانی شدن تهدیدشدن و اخراج شدن- ولی این

تلاشها که همه شون هم واقعا تلاشهای قابل قدر دانه در مقابله با ماشین سرکوب جمهوری اسلامی نتونسته این کارگرها را صاحب یک سندیکای واقعی بکنه که یک مرجعی باشه برای رسیدگی به مطالبات کارگرها در این شرکت و یا در اون کارخانه. واقعیت اینه که همه این تلاشهایی که شده نشون داده که اتفاقا شکل گیری تشکل های مستقل کارگرها وابسته است به سرنگونی دیکتاتوری حاکم تا بتونه اون شرایطی ایجاد بشه که سندیکا و قوانین مربوط به اون به طور واقعی به رسمیت شناخته بشه.

رادیو همراه: بله. فعالین سندیکای کارگران شرکت واحد پس از تشکیل سندیکای خودشان با تشکل های کارگری در کشور های دیگر ارتباط برقرار کردند و این طبیعیه. و حتی چند سال پیش منصور اسانلو یکی از مسئولین سندیکا به خارج آمد و در یکی از جلسات سازمان های کارگری سخنرانی هم کرد و حتی صدای آمریکا با ایشون گفتگو کرد و اون رو همکان شنیدند. به نظر شما عضویت و یا ارتباط با تشکل های جهانی، تا چه اندازه مثبت بوده و یا چقدر باعث از دست رفتن وقت و انرژی سندیکا ها و کارگران شده؟ نظر شما در این مورد چیه؟ و به خصوص که همیشه هستند افرادی که به خاطر منافع خودشون و یا به دلیل وابستگی به مراجع و محافل وابسته به سرمایه داری تلاش می کنند از این روابط استفاده شخصی کنند. همچنین باید گفت که سازمان های بین المللی بدون چشمداشت و اهداف از پیش تعیین شده چنین کمک هایی را ارائه نداده و نمی کنند. و ضمن اینکه مواردی دیده شده که افراد واسطه و ازطرف تشکل های کارگری وارد میشن و رابطه مالی با این سازمان ها برقرار می کنن و کنترل کمک های مالی رو در اختیار می گیرند و براساس منافع شخصی یا گروهی از این منابع سوء استفاده می کنند. بدین ترتیب باید گفت که سرمایه داری با لباس کارگری و یا ادعای دایه ی مهربان تر از مادر، امور فکری و عملی یک تشکل کارگری را زیر نفوذ خودش قرار میده به نظر شما در این رابطه کارگرها چیزی رو از دست داده اند و یا چیزی بشون اضافه شده؟

اگر به واقعیت مشخص امروز نگاه کنیم می بینیم که هنوز سندیکائی در زندگی واقعی وجود نداره که بطور واقعی امکان نمایندگی کارگران رو در محیط کار را به دست آورده باشه، بنابراین منطقا اول باید تلاش بشه که این سندیکا ایجاد بشه و باید روی اون انرژی گذاشت و کار کرد، نه این که در شرایطی که مثلا به دلایل امنیتی همیشه و نمی گذارن که حتی مجمع عمومی برگزار بشه، روی مسائلی انرژی گذاشت که مال یک شرایط دیگه ایه. در ضمن همانطور هم که تلاش برای اتحاد کارگرها در همه کشورها مهمه، این هم مهمه که ما طوری برخورد نکنیم که چنین توهمی در میان کارگران کشورهای دیگر اشاعه پیدا کنه که مثل اینکه کارگرهای ما و یا حداقل بخشی از کارگرها متشکل شدن و سندیکایشان از طرف دولت به رسمیت شناخته شده.

پاسخ: ببینید اگر من به این سوال که در واقع مجموعه ای از چند سواله بخوام پاسخ بدم هر قسمت اش پاسخ مشخص خودشو می طلبه. به هر حال من سعی می کنم که تا جائی که میشه هر قسمت را بطور مجزا اول مطرحش کنم و بعد هم نظرم را بدم. مثلا در رابطه با ارتباط سندیکا یا تشکل های کارگری با تشکل های جهانی اگر بخوایم به طور کلی صحبت کنیم، از نظر اصولی ایرادی به این کار وارد نیست. مثلا اگر در یک کشوری کارگرها متشکل شدن و تونستن تشکل خودشون را سندیکای خودشون را برقرار کنن ایرادی نداره که با تشکل های کارگری و سندیکا های کارگری در کشور های دیگه هم تماس بگیرن و همکاری و تبادل تجربه کنن. و اگر ما معتقد به اتحاد کارگرهای همه کشورها هستیم یک چنین ارتباط هایی هم برای شکل دادن به یک چنین اتحادی خوب ضروریه.

اما، اگر به واقعیت مشخص امروز نگاه کنیم می بینیم که هنوز سندیکائی در زندگی واقعی وجود نداره که بطور واقعی امکان نمایندگی کارگران رو در محیط کار را به دست آورده باشه، بنابراین منطقا اول باید تلاش بشه که این سندیکا ایجاد بشه و باید روی اون انرژی گذاشت و کار کرد، نه این که در شرایطی که مثلا به دلایل امنیتی همیشه و نمی گذارن که حتی مجمع عمومی برگزار بشه، روی مسائلی انرژی گذاشت که مال یک شرایط دیگه ایه. در ضمن همانطور هم که تلاش برای اتحاد کارگرها در همه کشورها مهمه، این هم مهمه که ما طوری برخورد نکنیم (و کارگرهای ما طوری برخورد نکنن که چنین توهمی در میان کارگران کشورهای دیگر اشاعه پیدا کنه که مثل اینکه کارگرهای

ما، کارگرهای ایران و یا حداقل بخشی از کارگرها متشکل شدن و سندیکایشان از طرف دولت به رسمیت شناخته شده ومثلا فعالیتهایشان هم آنقدر رشد کرده که حالا وارد چنین ارتباط هایی با تشکل کارگری یا سندیکاهای کارگری کشور های دیگر شدن؛ چون اگر واقعا یک چنین برداشتی از این رفت و آمد ها و ارتباط ها بشه خوب به هیچ وجه با واقعیت انطباق نداره.

چون از نظر واقعی باید همیشه در نظر داشته باشیم که شدت دیکتاتوری در جمهوری اسلامی به حدیه که با سرکوب های وحشیانه اش اصلا امکان ایجاد تشکل های مستقل کارگری را از کارگرهای مبارز ایران سلب کرده و اگر در موقعیت خاصی هم به کسانی اجازه سفر می ده باید دید که این رژیم واقعا ضد کارگری از یک چنین اعمالی ویک چنین کارهایی چه منافع و چه مصالحی داره و واقعا این رژیم با چنگ و دندان داره از اونها دفاع می کنه چیه؟ و در کل بطور خلاصه، (باید دید) این کارها تو چه شرایط مشخصی داره رخ میده باید به اینها توجه داشت.

در مورد اون بخش دیگه سنوال هم که، اگر واقعا رژیم کمترین امکانی میدادکه مثلا سندیکاهائی در ایران تشکیل بشه و نمایندگانی از آنها مثلا ارتباط هایی با کارگران کشورهای دیگر می گرفتند خوب اون وقت، همواره وجود یک افرادی که ممکنه مثلا مرتکب اشتباه بشن، خطا بشن وجود داره و همیشه هستند افرادی که به خاطر منافع خودشون از چنین روابطی استفاده شخصی می کنن و یا بهتره بگم سوءاستفاده شخصی می کنن. خوب در این رابطه باید بگیم که وجود چنین تجربیاتی، در اصول، باعث نمیشه که بگیم خود این روابط را (یک نیروی سیاسی) ممنوع بکنه یا ممنوع بدونه بلکه به فعالین کارگری نشون میده آموزش میده می آموزه که کارهایشان را با نظم و مقررات و ضوابط روشن پیش ببرن و مهمتر از اون کارها را کنترل بکنن تا کمتر از این نمونه ها که در جریان عمل همیشه پیش می آید ضربه بخورن.

باز اگر به واقعیت جامعه خودمان برگردیم، باید توجه داشته باشیم که فعالیت های کارگری در ایران از نظر سازمانیافتگی به هیچوجه در سطح و ابعادی نیست که بتونه براحتی وارد یک چنین روابطی بشه که حالا تازه دل نگران مثلا سواستفاده شخصی از آن هم باشه.

در رابطه با اون قسمت که گفتید سازمان‌های بین المللی بدون چشمداشت ویا مثلا اهداف از پیش مشخص شده ای چنین کمک‌هایی هم ارائه نمی‌کنن، حرف کاملا درستییه و اتفاقاً همین واقعیت باید باعث بشه که مبارزین مدافع طبقه کارگر روی این امر تعمق کنند و بدونن و فکر کنند که این نهاد ها از این دعوتها چه منافعی رو تعقیب می‌کنن.

این رو هم من اضافه کنم که اصولا خیلی فرق هست بین اینکه جنبش کارگری در یک کشوری آنقدر رشد کرده که مثلا فلان سازمان جهانی مجبور شده که از اون دعوت کنه که یک نماینده ای هم به جلسه اش به جلسه اون سازمان بفرسته، با اینکه مثلا منافع نیروهائی باعث بشه که افرادی رو به عنوان نماینده کارگرها دعوت کنند و یا پذیرا بشوند. به همین دلیل هم هست که فعالین کارگری به این امر باید فکر کنند که آیا یک تشکل کارگری که برای دستیابی به مطالبات صنفی کارگرها تلاش می‌کنه نباید سطح فعالیت‌های خارجیش با سطح فعالیت‌های داخلیش به هر حال با هم جور در بیاد و با هم انطباق داشته باشه؟

در مورد اون قسمت سئوال هم که به رابطه مالی بین این سازمانها و احتمالا گرفتن کمک مالی اشاره شد، اجازه بدید که تاکید کنم که در اوضاع و احوال کنونی با توجه به سیاست‌هایی که امپریالیستها جهت نفوذ در جنبش‌های اجتماعی و از جمله جنبش کارگری دارند پیش می‌برن، اساسا گرفتن کمک مالی از نهاد های خارجی صلاح نیست و کاملا به ضرر فعالین کارگری تمام میشه. و عملا هم دستاویزی میشه برای خراب کردن کل اون فعالیتها و کل فعالین کارگری ای که درگیر یک چنین کار هائی هستند. ما در پیام فدائی ارگان تشکیلاتمان با رها در مقالات مختلف بطور مستند این نوع کمک گیری ها را نادرست اعلام کردیم.

رادیو همراه: بله. رفیق سنجری اجازه بدهید که شنونده ای سوالی کردند و من از شما خواهش می‌کنم که مختصر بگید به خاطر اینکه سئوالات دیگه مانده. شنونده گفتند که آیا شما حرکت و جنبش سندیکائی که تا امروزه پیش رفته رو قبول دارید یا نه و یا فکر می‌کنید که همه اینها به اصطلاح ساخته است و همه اینها هنوز اون واقعیت به اصطلاح خودشون رو نداره. این شنونده سئوالش این بود که فکر می‌کنید این سندیکا ها واقعیت داره یا نداره؟

پاسخ: ببینید. با تشکر از شنونده ای که این سئوال رو کرده بگذارید اول تاکید کنم که نه من و نه چریک‌های فدائی خلق باور به تئوری توطئه ندارند و فکر نمی‌کنن که همه این چیز ها به قول معروف ساخته و پرداخته ذهنه. کارگران ما دارند تلاش می‌کنن که متشکل بشن و خود زندگی اصولا سازمان یابی کارگر ها و تشکل اونها رو فریاد می‌زنه و در مقابلشون قرار می‌ده؛ ولی بحث اینه که آیا این تلاشها تاکنونی - اینکه در آینده چی بشه بحث دیگری است- آیا این تلاشها تا کنون به شکل گیری سندیکا های واقعی که کارگرها را در محیط کار نمایندگی بکنن منجر شده. ما اگر به همین تاریخ سندیکا شرکت واحد رجوع کنیم علیرغم مبارزاتی که شد جانفشانی هائی که شد هزینه هائی که پرداخت شد و یا حتی علیرغم اون نشست اولیه که کارگر های زیادی -به یک روایت هشت هزار کارگر- در جلسه حضور داشتند، (برغم) اعتصابی که در اون ابتدا شکل گرفت ولی آیا خود این کارگر ها دارند می‌گویند از این سالی که ما متشکل شدیم تا حالا به ما اجازه ندادند که دور هم جمع بشیم و دبیر جدیدی انتخاب کنیم و بر اساس اساسنامه مون روابط خودمون رو بررسی کنیم و به کار هامون شکل بدیم و به هزاران وسیله از تهدید و تطمیع و اینها سعی شده که جلوی این کار گرفته بشه. در نتیجه بحث من این نیست که اساسا هیچ سندیکائی وجود داره و یا نداره بحث من اینه که کارگر ها دارند تلاش می‌کنن و حقیقت هم هست که تلاش کنن و ما هم از این حق شون دفاع می‌کنیم ولی خومون رو گول نزنیم و فکر کنیم که روی کاغذ برای خودمون ده تا سندیکا بسازیم هر جایی داره تلاش میشه همین چند روز پیش اتفاقا تو جنوب ایران اگر اشتباه نکنم تو بوشهر بود تلاش‌هایی داره میشه ولی باید دید این تلاشها در صحنه زندگی واقعی چقدر تونستن به پراکندگی کارگرها پاسخ بده و اون ها رو متشکل بکنه.

رادیو همراه: خیلی ممنون. به اسانلو رسیدیم و شما در رابطه با سندیکا و شکل گیری اون صحبت کردید. بحث را در رابطه با برکناری اسانلو به پیش می‌بریم. به دنبال برکناری اسانلو از سندیکا که اتفاقا با نامه ای که سندیکا به "فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل" نوشت علنی شد و اونجا اعلام کردند که اسانلو دیگه با سندیکا کاری نداره. منصور اسانلو عضو موسس و رئیس پیشین سندیکا کارگران شرکت

اتوبوسرانی در تهران و حومه پس از تحمل ۴ سال زندان، دی ماه گذشته توانست از ایران خارج بشه که به دنبال اون سندیکا همانطوری که گفتیم اطلاعیه ای رو داد و برکناری رئیس خودش رو رسماً اعلام کرد. به دنبال این مساله بلافاصله تعدادی بر علیه اسانلو و تعدادی هم به نفع اسانلو وارد میدان شدند. نظر چریک های فدایی خلق در این مورد، یعنی خروج اسانلو و جنجالی که شکل گرفت و احتمالا اهداف پشت پرده این امر چیه؟

پاسخ: بله، من هم این مجادلات را دیده ام و تا حدی دنبال کرده ام که برخی ها چه در رد و چه در دفاع از یک طرف مثلا به اساسنامه سندیکا استناد می‌کردن که الاصول هم باید ناظر بر روابط فیما بین اعضای چین تشکلی باشه؛ بدون این که معلوم بشه علت خروج اسانلو از ایران چیه؟ ویا اعلام مثلا اخراج او از جانب همکارهاش در شرکت واحد بر چه اساسی صورت گرفته و مبنای اختلاف چه بوده و زوایای ناروشن اش به هر حال چیه. به هر حال با علم به این همه ناروشنی ها به این موضوع پرداختن و ظاهراً هم بحث های داغی رو به وجود آوردن و یا به قول شما یک جنجالی رو شکل دادند. همه این کارها ئی که صورت گرفته و این بحث‌هایی که میشه به یک امرمثلا توجه نمیشه. اون هم اینه که اون چیزی که به نام سندیکا از آن نام برده می‌شه که من در پرسش شنونده قبلی پاسخ دادم عملا و در واقعیت در میان کارگرهای این شرکت چه موقعیتی داره و واقعا چه فعالیتی داره و نقش اش در مبارزه اونها در عمل چیه. آیا امکان نمایندگی کارگرها را در محیط کار را داره یا نداره؟! اگر سندیکا منطفا و بنا به تعریف یک ظرفیه برای متشکل شدن کارگرها تا خواستها و مطالبات خودشون را به مثابه مثلا یک صدای واحدی در مقابل کارفرما قرار بدن و برای رسیدن به اون ها هم به قول معروف مبارزه کنن و چک وچونه بزنن و به هر حال تلاش کنن، آیا در زندگی واقعی، کارگرهای شرکت واحد الان یک چنین تشکلی رو دارا هستند و یا نه. خوب اگر ندارند (این امر) نشون میده که تلاش‌هاشون در زیر سرکوب های وحشیانه سربازان گمنام امام زمان در جمهوری اسلامی خوب هنوز قادر به کسب چنین دستاوردی نشده. نه اینکه به اونها ایرادی وارده؛ ایراد به دشمن وارده که با وحشیگری تمام سرکوب کرده. خوب اگر آنچه که ما در ذهنمان ساخته ایم در واقعیت به اون شکلی که ما فکر می‌کنیم

وجود نداشته باشه پس اون استناد به اساسنامه و این بحثها هم همه اش بی معنا میشه.

جالبه که هنوز هیچ زمان زیادی از این بحثها، (ابراز) موافقتها و مخالفتها در این رابطه نگذشته که اسانلو که سندیکا و یا درست تره بگم اون چه به این نام شناخته میشه، روابطش رو با او تعلیق کرده بود دریک گفتگوئی با تلویزیون رها که متعلق به موج سبزه ظاهر شد و موج سبزی ها هم که ضدیتشون با آلمانها و مطالبات کارگرها بر هیچ کسی پوشیده نیست از پیوستن وی به خودشون خبر دادند.

رادیو همراه: بله. رفیق سنجر

پاسخ: بفرمائید

رادیو همراه: بله. من فکر کردم یک مرتبه قطع شد.

پاسخ: نه

رادیو همراه: بله. اتفاقا با نگاهی به مواضع قبلی اسانلو متوجه می شویم که در کنار موج سبز قرار گرفتن امری دور از انتظار نبود و ایشان همواره در همین مسیر از اول هم بودن. تعدادی هم می گویند که همین مساله رفرمیسیم در سندیکاها رخنه کرده و از قبل هم بوده که اسانلو این همه سال به عنوان رئیس مانده. برای نمونه اسانلو در آذر ماه ۱۳۸۸ اطلاعیه ای را از بند سه، سالن ۸، زندان رجایی شهر کرج تحت نام "چرا کارگران سندیکایی آماج حمله مجدد ستمگران شده اند" انتشار می دهد. در این اطلاعیه او جنبش کارگری را در کنار جنبش سبز می گذارد و اینچنین می نویسد: "طی یکی - دو ماه اخیر با رشد جنبش اعتراضی کارگران ایران در کنار جنبش سبز مردم ایران" و در انتهای این اطلاعیه شعار: "حقوق کارگران حق بشر است" یک سری از این شعارها می ده یعنی او جنبش کارگری را در کنار "حقوق بشر" که دست آویز بورژوازی برای ساکت کردن مردم در مقابل اعمال دیکتاتوریه، می گذاره و در این رابطه از شما می پرسیم وقتیمان هم زیاد نیست می پرسیم که به نظر شما رابطه ای بین طبقه ی کارگر و مدافعین رنگارنگ "حقوق بشر" وجود داره یا نه؟

پاسخ: شما امروز سوالاتون همش چند سئواله است. ولی به هر حال...

رادیو همراه: من سئوالها را به این شکل می کنم که شما بیشتر بتوانید صحبت بکنید. ببخشید.

در مورد اون قسمت سئوال هم که به رابطه مالی بین این سازمانها و احتمالا گرفتن کمک مالی اشاره شد، اجازه بدید که تاکید کنم که در اوضاع و احوال کنونی با توجه به سیاستهای که امپریالیستها جهت نفوذ در جنبش های اجتماعی و از جمله جنبش کارگری دارند پیش می برن، اساسا گرفتن کمک مالی از نهاد های خارجی صلاح نیست و کاملا به ضرر فعالین کارگری تمام میشه. و عملا هم دستاویزی میشه برای خراب کردن کل اون فعالین و کل فعالین کارگری ای که درگیر یک چنین کارهایی هستند. ما در پیام فدائی ارگان تشکیلاتمان با رها در مقالات مختلف بطور مستند این نوع کمک گیری ها را نادرست اعلام کردیم.

پاسخ: خیلی ممنون. ببینید. اگر منظور از جنبش سبز اون حرکت و برنامه ایه که میر حسین موسوی و کروبی سمبل هاش اند، اتفاقا کارگران آگاه ما و جنبش کارگری ما هیچ وقت از این جماعت حمایت نکردن. و حمایت شخص اسانلو از اصلاح طلبان حکومتی هم امر تازه ای نیست و موضع نادرست و راست شخصی شه و هیچ ربطی هم نه به کارگرهای شرکت واحد داره و نه به کل طبقه کارگر. کسی هم فراموش نکرده که او از زندان از کارگرها خواسته بود که مثلا در انتخابات شرکت کنند و به اصلاح طلبان رای بدهند ولی میدانیم که کارگران برای چنین رهنمودهایی تره هم خرد نکردن و نمی کنن هم. حالا من دیگه به این نمی پردازم که مثلا در شرایط اختناق حاکم بر ایران که مثلا ستار بهشتی رو برای دو کلمه حرف حساب اون جویری کشتند به چه دلیلی و در چه شرایطیه که زندانی گرفتاردر چنگال جمهوری اسلامی امکان و یا اجازه انتشار اطلاعاتیه و فراخوان پیدا می کنه؟ از این موضوع که بگذریم از اون جا که خیلی ها تلاش می کنن تا خیزش مردمی در سال ۸۸ را به موسوی و کروبی و یا به سبزها نسبت بدن تا واقعا مواضع نادرست خودشون را توجیه کنن، بد نیست تاکید کنم که این موسوی و یارانش رسما شعارشون جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر بود و همه را هم به میراث خمینی دعوت می کردن. بازگشت به میراث خمینی رو تبلیغ می کردن بنابراین اون خیزش که مردم در طی اون برای رسیدن به آزادی و دموکراسی که کاملا با جمهوری اسلامی و میراث خمینی هم در تضاد و تخالفه بلند شدن ربطی به این افراد و این جریانها نداشت. از طرف دیگه خود اونها هم اعتراف می کنن،

همین رهبران اصلاح طلبها هم اعتراف می کنن که این یک حرکت خود به خودی و خود انگیزه بود و خارج از اراده همین سبزها هم بود. خوب در واقعیت هم وقتیکه مردم تو خیابان فریاد سرنگونی این رژیم رو سر می دن، چطور میشه حرکت اون ها را به سبزهایی نسبت داد که خواهان حفظ جمهوری اسلامی هستند و گفت که اعتراضات کارگری در کنار جنبش سبز بوده. بنابراین نه جنبش کارگری را می شه کنار سبزها گذاشت و نه خیزش مردمی در سال ۸۸ را که حرکتی واقعا خود به خودی بود که البته خیلی از کارگرها هم در آن شرکت داشتند را میشه به سبزها منتسب کرد. روشنه که هر کسی بنا به منافع و مصالحش چنین بکنه خوب داره بروی حقیقت تف می اندازه. فرقی هم نمی کنه که چنین فردی در زندان باشه و یا آزاد باشه، در داخل باشه و یا در خارج از کشور باشه. نمی دونم چقدر فرصت هست.

رادیو همراه: ۸ دقیقه به پایان برنامه مانده

پاسخ: خوب. اجازه بدهید حالا که بحث به اینجا کشید یک چیزی رو هم تاکید کنم که مگر کارگران ما برای چه چیزی مبارزه می کنن. مگه جدا از اون مطالبات اقتصادیشونه که جمهوری اسلامی در ۳۳ سال گذشته نشون داده که حاضر به تن دادن به اون ها نیست؛ مگر اونها آزادی و دموکراسی و حق تشکل و اعتصاب و زندگی ای فارغ از ظلم و ستم و استثمار رو نمی خوان و مگر این جمهوری اسلامی نشون نداده که تحقق همه این خواستها وابسته ست به عدم وجود اون و سرنگونی اون با همه جناح ها و دسته هاش. پس خوب اگر تحقق مطالبات کارگری، مطالبات طبقه کارگر در کل به نابودی جمهوری اسلامی گره خورده هیچ کارگر آگاهی هم نمی تونه به جناح های درونی این رژیم و از جمله سبزها دل بنده. و اگر چنین کنه نشون می دهد که مساله اش رسیدن به خواستها و مطالبات کارگران نیست، حتی اگر روزی صد بار هم به نفع ضرورت سندیکا فریاد بزنه اما در عمل پرچم سبز بلند کنه؛ مثل همین کاری که اسانلو کرد. من نمی دونم فرصت تان چقدره ولی در مورد این قسمتی که می گوئید مساله حقوق بشر که من بهش اشاره نکردم بطور کلی اجازه بدهید که یک اشاره بکنم که اگر منظور این اطلاعیه جهانی حقوق بشره که در اون مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شده و غیر قابل تعدی اعلام شده ما باید بدونیم که اتفاقا عامل همه بدبختی هایی که در

طول تاریخ، در طول تاریخ جوامع طبقاتی، بر بشر تحمیل شده و همه رنج ها و ستم هائی که در این فاصله در این جوامع شاهد بوده ایم اتفاقاً همین مالکیت خصوصی، که با رشد تازه جوامع بشری و پیدایش طبقه کارگر و خب انحطاط سرمایه داری، انسانها و جوامع بشری به یک جانی رسیدند که بتونن یک جامعه ای رو واقعا شکل بدهند که از مالکیت خصوصی میرا باشه و ظلم و ستم هم در نتیجه توش نباشه؛ به همین دلیل هم کمونیستها همواره روی این مساله تاکید داشتند که شرط رهائی طبقه کارگر که اکثریت رو در اکثر جوامع تشکیل میده و همه محرومان جامعه اتفاقاً نابودی مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اشتراکی و جمعی . واقعا اگر ما یک نگاهی به جهان بکنیم اکثریت جمعیت جهان رو خب کارگر ها و محروم ها تشکیل میدن. خب بدون رهائی اونها هم از ظلم و ستم که هیچ حقوق بشری واقعا اعمال نشده همه چیزدار واقع پایمال آزمندی یک مشت سرمایه دار مفت خوری قرار گرفته که کاملاً در اقلیت اند. و خوب تاریخ هم نشون داده که -چون وقت نیست خیلی کوتاه می گم که- رهائی از این شرایط رسالت طبقه کارگره و اونها با برخاستنشون و با نابودی این نظام استثمارگرانه حاکم نه تنها خوشون، بلکه کل بشریت رو می توانند از هر گونه ظلم و ستم رها کنند. ببخشید که زیاد حرف زدم.

رادیو همراه: یکی دو سؤال ماند از جمله اینکه می خواستیم ببینیم که

آیا با این شرایط، اسانلو باز در طبقه کارگر جا داره و یا از طبقه خودش دور شده و به طبقه دیگه ای رسیده. در یک جای دیگه هم من خواندم که یکی از کسانی که خودش رو فعال چپ می دونه نوشته بود که اسانلو به طبقه متوسط پیوست تو گوئی که انگار جهانشاهی و تلویزیون رها و موج سبز طبقه متوسط اند. خیلی برای من جالب بود. این سنوالات را می خواهید کنار بگذاریم و یکی دو دقیقه یک پرسش که یکی از شنوندگان داشت را مطرح بکنیم که اصلاً ربطی به این موضوع نداره. کدام را می خواهید.

پاسخ: هر جور که شما صلاح می دانید و روال کارتونه من پاسخگوی هر سنوالی هستم که شما مطرح کنید. بفرمائید.

رادیو همراه : چون شنونده ای تماس گرفت و ما معمولا به خواسته ها و گفته های اونها رو منعکس می کنیم این شنونده می دونه که شما درکشور انگلستان هستید و امروز هم مارگرت تاچر بعد از به اصطلاح ۸۷ سال فکر کنم فوت کرد کسی که همیشه مقابل اتحادیه کارگری بود شما این رو چگونه می بینید. با اینکه تنها زنی بود که تا به امروز در بریتانیا نخست وزیر بود.

پاسخ: خوب مارگرت تاچر یک بورژوا بود که از نظام امپریالیستی دفاع می کرده و با همه وجودش هم علیه کارگر و زحمتکش و خلقهای تحت ستم بوده و در شرایطی

هم که روی کار بوده دست در دست ریگان هزاران جنایت در سطح جهان بوجود آورد و میراث اش هم یک تاجرسمیه که معنائی جز لجام گسیختگی سرمایه داری و جنایت و توحش برای کسب سود هر چه بیشتر برای سرمایه دارها نداشته.

رادیو همراه: بله این شنونده بیشتر می خواستند بدانند که برخورد مردم در انگلستان با مرگ ایشون و مسائلی که پشت سرش گذشت و رفت چی بود.

پاسخ: این فکر کنم به یک فرصت دیگه ای نیاز داره که ما بخواهیم افکار عمومی مردم رو یک به یک بتوانیم توضیح بدهیم ولی خوب به هر حال همه اون کسانی که از سیاستهای تاچر صدمه دیدند و همه اون کارگرهائی که اعتصاباتشون در دوران تاچر سرکوب شد، حق اعتصابشون پایمال منافع سرمایه دارهای حاکم شد که تاچر ازشون حمایت می کرد به هر حال موافقتی با این سیاستها نخواهند داشت.

رادیو همراه: بله. امیدوارم که در آینده بیشتر وقت داشته باشیم و بیشتر صحبت بکنیم چون یکی دو سؤال ما در رابطه با اسانلو و سندیکا مانده بود که برای وقت دیگر امیدوارم که شما را داشته باشیم.

پاسخ: من اگر بخواهید هستم بسته به موقعیت خود رادیو داره به هر حال می توانیم یک وقت دیگه بگذاریم.

در گرامیداشت یاد هادی . کارگری که اخیراً در هلند در اثر ابتلا به سرطان در گذشت!



هادی که سال ها در زاین به کار کارگری پرداخته بود ، بالاخره به هلند رفته و برای قبول پناهندگی اش مجبور شده بود که با هویتی دیگر و به مثابه یکی از اتباع افغانستان در هلند تقاضای پناهندگی کند تا بتواند از این طریق اجازه اقامت و امکان برخورداری از یک شغل ساده را بیابد. اما همین امر باعث شده بود که نتواند همسر و فرزندش را به هلند نزد خود بیاورد. این واقعیت دردناک تا پایان عمر کوتاه هادی همواره به او و خانواده اش فشار می آورد ، چرا که علاوه بر تحمل دوری ناخواسته همسر و فرزند، هادی مجبور شده بود که با همه توان برای سر و سامان دادن به زندگی آن ها، خودش در یکی از سخت ترین مشاغل در هلند کار کند تا بتواند امکان زندگی همسر و فرزند را در تهران فراهم نماید. در جریان همین کار طاقت فرسا در کارخانه جات هلند (در کارخانه های تولید پودر رختشوئی و مایع ظرفشوئی) و برای بورژوازی بی شرم

این کشور بود که به دلیل تماس دائم با مواد شیمیائی و تنفس آن ها به بیماری مهلک سرطان دچار شد. امری که در توضیح چرایی این بیماری از سوی دکترهایش هم تأیید می شد. یک لحظه تصور کنید که هادی در هلند و در مهد دمکراسی غرب چنین سرنوشتی پیدا کرد ، حال ببینید این بورژوازی امپریالیستی با کمک رژیم جنایتکاری مثل جمهوری اسلامی چه بر سر کارگران و زحمتکشان ما می آورد و چه انسان هائی را آواره و در به در و با در زیر چرخ دنده های کارخانجات خود در این کشور ها نابود می سازد. غم فقدان این انسان زحمتکش وقتی بیشتر می شود که ببندیشیم به راستی اگر هادی از شرایط یک زندگی حداقل در داخل کشور در زیر یک حاکمیت دمکراتیک برخوردار بود ، آیا به چنین سرنوشت غم انگیزی دچار می شد؟ آیا خانواده و عزیزان او با چنین وضعیت ناگوار و دردناکی روبرو می شدند که حتی دست یابی به جسد پدر و همسر عزیزشان در این شرایط سخت به یک معضل بزرگ تبدیل گردد؟ به واقع سرنوشت هادی تجلی سرنوشت بسیاری از انسان هائی است که در زیر سلطه بورژوازی امپریالیستی و رژیم های حامی اش مثل جمهوری اسلامی به اشکال مختلف تدریجاً نابود می شوند بدون اینکه کسی از سرنوشت و مشکلات طاقت فرسای زندگی آن ها مطلع شود. با گرامیداشت یاد این کارگر زحمتکش باید کوشید تا اندوه ناشی از این فقدان تاسف بار ، به دلیل دیگری برای تشدید مبارزه بر علیه این شرایط غیر انسانی و استثمارگرانه ، مبدل گردد.

مارچ ۲۰۱۲

حقیقت وارونه در تابلوهای ساختگی!



در تابلوهای منتشر شده، بیننده چهره های دلاور و محبوب مردم تحت ستم ایران را در قامت افرادی ضعیف و شکست خورده از دشمن غالب می بیند و این پیام می تواند به او منتقل شود که مبارزه بیهوده است و این دشمنان مردم هستند که همواره پیروز و صحنه گردان میدان اند. ممکن است در مقابل چنین اظهار نظری عده ای صرفاً روی جنبه هنری این نقاشی ها تاکید کنند ، اما هر اثر هنری با توجه به رابطه ای که با واقعیت برقرار می کند و یا به درجه ای که با زبان هنر به انعکاس واقعیات جامعه می پردازد، ارزش یافته و برجسته می گردد. اما تابلوهای نامبرده درست به دلیل این که مهارت به کار رفته در آن ها در جهت قلب و جعل واقعیت می باشد ، نمی توانند یک اثر هنری با ارزش هم تلقی شوند.

مقایسه آن چه در یکی از آن تابلوها در مورد چگونگی جان باختن رفیق گرانقدر و عزیز ما، چریک فدائی خلق مرضیه احمدی اسکوتی به تصویر در آمده با آن چه درواقعیت رخ داده، می تواند مطلب را تا حدی روشن سازد.

رفیق مرضیه چه به خاطر این که به مثابه یک چریک فدائی با صداقت و صمیمیت تمام ، جان برکف در راه رهایی طبقه کارگر و همه ستمدیدگان در ایران مبارزه کرد و طی یک درگیری شجاعانه با دشمن جان باخت و چه به خاطر فعالیت های فرهنگی اش و به خصوص اشعار زیبا و پر محتوای انقلابی اش، در دل توده های آگاه و مبارز ایران جای دارد و نام محبوبش همیشه زنده و جاوید خواهد ماند. اما در این تابلو ما با فردی بیگانه با مرضیه قهرمان و صحنه درگیری کاملاً معکوس با خود واقعیت آن درگیری که خوشبختانه در همان زمان به طور مستند با تحقیق از مردم محل و بر اساس ضبط بیسیم های ساواک در نشریه نبرد خلق، ارگان چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ به تصویر در آمده، مواجهیم.

اخیراً سایت اخبار روز متعلق به اکثریت به درج تابلوهائی از صحنه مرگ مبارزین مرفقی و انقلابیون کمونیست محبوب مردم ایران دست زده است که گفته می شود در نمایشگاهی در ایران به نمایش عموم گذاشته شده اند. با توجه به سلطه اختناق شدید بر جامعه و در شرایطی که دیکتاتوری حاکم از طریق شبکه های گسترده و تار عنکبوتی خود کاملاً مواظب است که هیچ اثری بدون تأیید "سربازان گمنام امام زمان" یعنی اعضا و وابستگان به وزارت اطلاعات جنایتکار رژیم انتشار نیابد، دیدن قهرمانان و چهره های محبوب مردم در نقاشی های یاد شده مسلماً جلب توجه می کند به خصوص آن هائی که مربوط به رزمندگان نامدار چریکهای فدائی خلق می باشند.

واقعیت این است که یاد پرشور و انقلابی چریکهای فدائی خلق و مبارزین دیگری که در راه آزادی و سعادت زحمتکشان و توده های تحت ستم ایران جان باخته اند همواره در یاد ستمدیدگان زنده است و برای آن ها منبع الهام مبارزاتی به شمار می رود. به همین خاطر ممکن است این تابلوها برای کسانی که همواره با یاد آن انقلابیون زندگی و مبارزه کرده اند، صرفاً به خاطر این که یادآور آن هاست، در نظر اول برداشت منفی ای را به وجود نیاورد. اما آیا کسانی که در آن دوره ها زندگی نکرده و قرار است از این تابلوها پی به واقعیت امور در آن سال ها ببرند، از آن تأثیر مثبتی می گیرند؟

این تابلوها که در ایران تحت کنترل و نظارت وزارت جهنمی اطلاعات در یک نمایشگاه عرضه شده مسلماً هدف خاصی را تعقیب می کنند. با توجه به دشمنی "سربازان گمنام امام زمان" با توده های مردم و کمونیست ها و مبارزین و نیروهای مرفقی جامعه، تعمق در دلالتی که این تابلو ها اجازه نمایش علنی یافته اند امری ضروری است.

در اینجا قصد بر آن نیست که به همه آن چه در صحنه این تابلو در ارتباط با مرگ سرخ رفیق مرضیه وجود دارد، پرداخته شود و مثلاً تلاشی که در آن شده تا نشان داده شود که گویا مردم از چریکهای فدائی خلق حمایت نمی کردند به طور کامل مورد بررسی قرار گیرد. در تابلو ، تصویر زنی نیمه افتاده بر زمین دیده می شود که ظاهراً رفیق مرضیه است و اسلحه ای هم که قرار بوده وی از آن علیه مزدوران ساواک استفاده کرده و سینه جنایت کاران و دشمنان مردم را ببرد، به هوا پرتاب شده است. در آن طرف اما جوان خوش پوش و مسلط در صحنه دیده می شود که اسلحه ای به دست دارد که معلوم است با شلیک آن اسلحه به سوی رفیق مرضیه او را به اصطلاح بر زمین زده است. در طرف راست صحنه، صاحب یک گاری که می تواند سمبل زحمتکشان باشد از ترس خود را زیر گاری پنهان کرده است. کسانی هم به گوشه دری پناه برده اند. در طرف چپ صحنه هم باز کسانی در پیچ دری خود را پنهان کرده و یا فرار می کنند. با این صحنه ها کوشش شده است تا در مقابل چشم بیننده، با برجستگی وحشت مردم و ضعف نیروهای انقلابی نشان داده شود؛ و البته چیزی هم در این تابلو وجود ندارد که گویای تأییراتی باشد که همین درگیری ها و شهادت ها در روی آوری مردم به انقلاب بر عیله همین ساواکی های خوش پوش داشتند. در حالی که در همان حال نشان داده می شود که نترس ها و افراد مسلط در صحنه مردان کت و شلوار پوش هستند که در قامت نیرو های ساواک در صحنه حضور دارند. این افراد در قسمتی که یک ساواکی جوان که کت و شلوار شیکی به تن دارد و در حال شلیک به رفیق مرضیه است دیده می شوند؛ و رپاکارانه تر این که یکی از این مأمورین یا شکنجه گران جنایتکار که همه می دانند که در دوره حکومتشان اصلاً ارزشی برای جان مردم قابل نبودند به مدد این نوع از "هنر" مدافع جان بی گناهان جا زده شده و حتی سر کودکی را به علامت مواظبت از او بغل کرده است!

اما واقعیت درگیری قهرمانانه رفیق مرضیه احمدی اسکوتی با مزدوران ساواک که به همراه رفیق شیرین معاضد یکی از گرانقدر ترین رفقای چریکهای فدائی خلق تحت تعقیب پلیس قرار گرفته بود، به نقل از نبرد خلق شماره سوم به تاریخ خرداد ۱۳۵۳ چنین می باشد:

"در ششم اردیبهشت ماه دو تن از رفقای زن عضو سازمان چریکهای فدائی خلق در جریان یک تعقیب خیابانی با مأمورین ویژه پلیس درگیر شدند.

در پیرامون جنبش چریکی به سختی وحشت دارد و این نشانه ترس رژیم در گسترش مبارزه مسلحانه است. ولی علی رغم کوشش های رژیم، هر روزی که می گذرد میهن پرستان بیشتری به صفوف مبارزه ضد امپریالیستی می پیوندند و تلاش های دشمن را عقیم می گذارند."

همان طور که دیده شد، چنین درگیری قهرمانانه در تابلوی یاد شده وارونه گشته و نه تنها به هیچ وجه حتی گوشه کوچکی از رزم دلاورانه رفیق مرضیه و جیسارت تحسین برانگیزش در مواجهه با مأموران جنایت کار ساواک در آن منعکس نشده بلکه ساواکی های هراسان و وحشت زده در آن درگیری نیز درست عکس آن چه در واقع بوده اند جلوه داده شده اند. بنابراین، می توان متوجه شد که بی دلیل نیست که سربازان گمنام امام زمان، این چشم و گوش های ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی که سال هاست برای خدشه دار کردن چهره رزمندگان فدائی ده ها کتاب منتشر کرده اند، صلاح دیده و اجازه داده اند تا این تابلوها در نمایشگاهی در تهران به نمایش در آید.

رفیق مرضیه احمدی اسکوتی در نبردی رویاروی با دشمن، دلیرانه جنگید و قهرمانانه شهید شد و چنین مرگ سرخی در خدمت ارتقاء آگاهی ستمدیدگان جامعه قرار گرفت و باعث رشد روحیه مبارزاتی هر چه بیشتری در میان آنان در مبارزه علیه دشمنانشان گردید.

درود بر چریک فدائی خلق، رفیق مرضیه احمدی اسکوتی و همه زنان کمونیستی که در صفوف چریکهای فدائی خلق دلاورانه با دشمنان مردم جنگیدند.

نگ و نفرت بر رژیم جمهوری اسلامی و همه دشمنان کارگران و زحمتکشانش!

عزت پایدار
فروردین ۱۳۹۲

رفیق مرضیه احمدی پس از جدا شدن از رفیق معاضد تحت تعقیب مأمورین دشمن قرار می گیرد و پس از چند عمل ضد تعقیب سعی می کند خود را به خانه تیمی واقع در کوچه ی شترداران در میدان شاه تهران برساند. ولی مأموران با استفاده از تجهیزات مخابراتی رد وی را به یکدیگر و به مرکز اطلاع می دادند و بدین ترتیب منطقه تحت محاصره دشمن در آمده بود. با این حال مزدوران نمی توانستند ترس خود را از نزدیک شدن به رفیق بیوشانند و مرتباً از پشت بی سیم فریاد می زدند: او مردیست که لباس زنانه پوشیده. حلقه محاصره رفته رفته تنگتر می شد در این هنگام رفیق چون دید که امکان خروج از محاصره برای او دیگر وجود ندارد، ابتکار عمل را در دست گرفت و با اسلحه کمری خود شجاعانه به مزدوران حمله کرد و پس از یک درگیری نابرابر، دشمن در حالی که امید زنده دستگیر کردن او را کاملاً از دست داده بود، رفیق را به مسلسل بست، در این موقع رفیق مرضیه احمدی موفق شد قرص سیانور خود را نیز بخورد. جسد رفیق احمدی را نیروهای دشمن از فاصله دور چندین بار به مسلسل بستند و سپس وحشت زده و به آهستگی به این چریک قهرمان نزدیک شده جسد بی جان او را طناب پیچ کرده و می برند.

دشمن پس از این درگیری، تصور اولیه خود را در مورد مرد بودن رفیق که مبین وحشت او بود، بین مردم شایع ساخت و این امر به منظور تخفیف فشار افکار مردمی صورت می گرفت که ناظر بر صحنه درگیری قهرمانانه رفیق با دشمن بودند.

دشمن درباره ی این درگیری که در ساعت ۱۰ صبح ۶ اردیبهشت در مقابل دیدگان مردم شرق تهران صورت گرفت هیچ خبری منتشر نساخته است و این نشانه ی بارز توطئه سکوتی است که رژیم به آن دست زده است. دشمن از انتشار هر گونه خبری

شرح کامل واقعه بدین صورت است که مأمورین دشمن یک هفته قبل یکی از عناصر تازه کار و سمباتیزان سازمان را در شهر تبریز دستگیر می سازند و موفق می شوند قرار ملاقاتی را از عنصر دستگیر شده به دست آورند. در روز جمعه ۶ اردیبهشت که این ملاقات می بایست صورت بگیرد پلیس اطراف محل قرار را تا مسافت چند کیلومتر تحت محاصره در می آورد. رفیق شیرین معاضد که می بایست این قرار را اجرا می کرد به منظور کنترل منطقه وارد منطقه می شود چند دقیقه بعد رفیق مرضیه احمدی اسکوتی از طریق ضبط امواج بی سیم دشمن متوجه خطر می شود و بدون توجه به محاصره ی منطقه و خطری که وی را تهدید می کرد خود را به منطقه محاصره شده می رساند تا رفیق معاضد را در جریان امر قرار دهد. رفیق مرضیه احمدی در نزدیکی محل قرار، رفیق معاضد را پیدا می کند ولی مأمورین متوجه آن ها شده و به طور غیر محسوس به تعقیب آن ها می پردازند ولی رفقا علیرغم دقت ویژه نیروهای مخصوص تعقیب، متوجه موضوع شده و سعی می کنند با عوض کردن تاکسی از تعقیب دشمن خلاصی پیدا کنند. پس از چند مانور خود را به میدان فوزه می رسانند و تصمیم می گیرند از هم جدا شوند. مأمورین دشمن که به طور بی سابقه ای بسیج شده بودند مجدداً در میدان فوزه رفقا را پیدا می کنند و با استفاده از ازدحام میدان غافلگیرانه به رفیق معاضد حمله کرده و وی را دستگیر می سازند. در این موقع رفیق فقط موفق می شود با خوردن قرص سیانوری که همیشه در زیر زبان داشت اقدام به خودکشی کند. دشمن بلافاصله وی را به بیمارستان شهربانی منتقل می سازد و به منظور معالجه و سپس شکنجه وی با تمام امکانات و به کمک پزشکان مزدور اسرائیلی به مداوای او می پردازند. اینک رفیق معاضد تحت وحشیانه ترین شکنجه های دشمن قرار دارد.

بورژوازی آلمان و تبلیغ جنگهای..... از صفحه ۱۴

محسوب می شود و هدف آن حفظ منافع طبقه سرمایه داران آلمان و کمک به دولت این کشور در انجام هر اقدامی- منجمله حمله نظامی به مناطق غنی از نظر منابع طبیعی- برای حفظ دسترسی طبقه سرمایه دار آلمان به مواد اولیه است.

(۲) نقل قول هایی که از مقاله مندرج در "برگه تجارت" در این نوشته آمده، ترجمه آزاد از متن انگلیسی آن در "اشپیگل آن لاین" است.

(۳) منظور از فلزات کمیاب، ۱۷ عنصر شیمیایی است که غالباً به حالت آزاد وجود ندارند اما مواد اصلی در تولیدات صنایع مدرن هستند. مانند dysprosium and praseodymium

ایندیم (In): عنصر شماره ۴۹ جدول مندلیف، بسیار کمیاب و در سال ۱۸۶۲ کشف شد، بیشترین مصرف آن در صنایع نظامی- ساختن هواپیما- است. Chromium کرومیم: اتم ۲۴ در صدر گروه ۶ جدول. فلزی سخت و خاکستری رنگ. از دوران باستان در صنایع نظامی (به عنوان مثال در چین باستان) مورد استفاده قرار گرفته است.

Cobalt کبالت (co) یا فلز لاجورد، عنصر شماره ۲۷. که در الکترونیک و تکنولوژی مدرن و دیگر صنایع کاربرد دارد. بزرگترین منابع کبالت در کنگو و زامبیا قرار دارند. Lithium لیتیم (Li) فلز شماره ۳، سبک ترین فلز، نصف مصرف جهانی آن در ساختن هواپیما و باتریهای لیتیم است. اما مصرف آن در صنایع مختلف به خاطر مقاومت زیاد آن در مقابل حرارت و وزن، و حتی در پزشکی به خاطر اهمیت نمک آن در حفظ سلامتی روانی انسان، رو به افزایش بوده است.

(۴) به گفته "برگه تجارت" در طول ۱۰ سال گذشته میزان واردات مواد خام به آلمان ۳ برابر شده است.

بورژوازی آلمان و تبلیغ جنگهای آینده!



خام در حال رسیدن به حد نصاب خود هستند." و با تأکید بر این که وابستگی به مواد خام پاشنه آشیل اقتصاد آلمان است، می نویسد "ترس از محرومیت تکنولوژی مدرن از مواد اولیه ضروری، بلاي جان صنایع آلمان شده است." (۲) و با توضیح این که شرط ادامه حیات تکنولوژی جدید، دسترسی آن به منابع جدید است، و راه های سیاسی برای تأمین مواد اولیه کارایی گذشته را ندارند، گسترش میلیتاریسم و تحمیل جنگ های جدید به مردم آلمان را توجیه میکند. البته این فقط "برگه تجارت" نیست که در مورد "پاشنه آشیل اقتصاد آلمان" و ضرورت استفاده از نیروی نظامی برای دست یابی به منابع جدید علناً سخن می گوید. حدود اکتبر سال ۲۰۱۱ و پس از سفر "انگلا مرکل" به چندین کشور خارجی منجمله مغولستان، انگولا و نیجریه که دارای منابع غنی فلزات کمیاب هستند اشیپگل که زبان رسمی بخشی از طبقه حاکمه آلمان می باشد در شماره ۴۴ خود و طی گزارشی از این سفر بارها بر اهمیت دست یابی آلمان به منابع جدید تأکید نمود.

"برگه تجارت" با برشمردن جزئیات و اهمیت مواد معدنی مانند لیتیم، کبالت، کرومیم، ایندیم و غیره (۳) به روشنی اعتراف می کند که امروز اشتهای طبقه سرمایه دار آلمان نیز برای مواد خام و بازار های جدید مرتباً رو به افزایش است. و به خوانندگان خود یاد آوری می کند که جنگها و اشغال کشورهای دیگر و همینطور رقابتها و نزاع های قدرت های بزرگ با یکدیگر، نه تنها "برای حفظ تسلط بر منابع گاز و نفت جهان" بلکه "برای کشف و تسخیر" معادن عناصر کمیاب معدنی" نیز هستند. (۴) در "برگه تجارت" که نشریه اتحادیه سرمایه داران آلمان می باشد به مصاحبه ای از "دیرک پاسکرت" Dierk Paskert یکی از گردانندگان این اتحادیه Resource Alliance اشاره شده که در پاسخ به این سوال که آیا امکان وقوع جنگ جهانی سوم بر سر دسترسی به مواد خام وجود دارد، گفته است که "تاریخ نشان می دهد که ریشه بسیاری از جنگ ها منابع طبیعی بوده اند، تاکنون بیشتر بر سر گاز و نفت، اما حال بیشتر بر سر مواد

یکی از نتایج رشد بی وقفه بحران اقتصادی در نظام سرمایه داری در سالهای اخیر افزایش رقابت میان قدرت های امپریالیستی برای حفظ بازار ها و مناطق نفوذ و گسترش تسلط بر منابع طبیعی جهان بوده است. قدرت های امپریالیستی در این رقابت ها که به حمله نظامی به کشورهای آسیا و آفریقا هم منجر شده است نشان داده اند از جنگ با رقبای خود تردید نخواهند کرد. تجاوز آمریکا به عراق و افغانستان و اخیراً مورد لیبی و لشکر کشی فرانسه به مالی مواردی هستند که آنقدر عیان می باشند که به قول معروف حاجت به بیان ندارند.

اما جدا از این موارد آشکار نگاهی به تبلیغات رسانه های امپریالیستی و مسائلی که این روز ها در آنها طرح می شود نیز خبر از آتش زیر خاکستر داده و نشان می دهد که تلاش برای دست یابی به مواد خام، بخصوص در سال های اخیر به یکی از مشغله های فکری قدرتهای امپریالیستی تبدیل شده است. حتی دولت آلمان که از نظر ظاهری کمتر از بقیه امپریالیستها نمایش جنگی از خود بروز می دهد آماده سازی خود برای شروع و هدایت جنگ های جدید را کتمان نمی کند. به عنوان مثال در ماه فوریه ۲۰۱۳ در روزنامه "برگه تجارت" (Handelsblatt) که نشریه اتحادیه سرمایه داران آلمان می باشد در مطلبی تحت عنوان "در جستجوی منابع: خط سیر جدید آلمان" (۱) به روشنی اهداف استعماری طبقه حاکم بر آلمان را در دوره جدیدی از ایفای نقش آن به عنوان قدرتی امپریالیستی نشان می دهد.

بورژوازی آلمان که برای تجدید تقسیم جهان تقسیم شده و کسب بازار های جدیداً راه انداختن دو جنگ جهانی در نیمه اول قرن بیستم، میلیونها نفر از مردم جهان را به هلاکت و فقر و فلاکت و تباهی کشاند، امروز نیز علناً اعلام می کند که منافع امپریالیستی خود را حتی از طریق تحمیل جنگ های امپریالیستی به توده های زحمتکش جهان نیز تأمین خواهد نمود. در "برگه تجارت" از زبان نمایندگان طبقه حاکم بر آلمان گفته شده که "اقدامات پیشین سیاسی برای تأمین مواد

خام و عناصر کمیاب. اساس ثروت و ارزش و اعتبار یک کشور به میزان موجودی و دسترسی آن به مواد خام است که اهمیتی ژئوپولیتیک دارد. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و یا افزایش نیروی دریایی چین نیز به همین منظور صورت گرفته است."

بنابراین، اهمیت مواد خام و تلاش برای دستیابی و کنترل منابع بیشتر، مسئله ای اساسی برای طبقه سرمایه دار آلمان و موضوعی استراتژیک و تعیین کننده برای سیاست خارجی دولت این کشور (که هدف وجودی اش حفظ منافع طبقه سرمایه دار است) می باشد. این تبلیغات نشان می دهد که بورژوازی حاکم بر این کشور خود را برای زمانی آماده می سازد که تقسیم فعلی منابع برایش کافی نبوده و استفاده بیشتر از ابزار نظامی (جنگ) های جدید امپریالیستی) برای رقابت با دیگر امپریالیست ها بر سر کنترل منابع جدیدتر ضرورت بیشتری پیدا کند. به همین دلیل هم هست که در این نشریه با شادی توصیف ناپذیری از بازسازی ارتش آلمان که وظیفه اش این است که برای حفظ منافع طبقه سرمایه دار آلمان "در همه نقاط جهان مورد استفاده قرار بگیرد" خبر داده و افکار عمومی را برای نقش فعال تر ایفا نمودن این ارتش آماده می کند. همان ارتشی که در نیمه اول قرن بیستم دو جنگ جهانی را بر مردم جهان تحمیل نمود و هر دو بار هم جز شکست نصیبی نبرد حال دو باره در زیر هلهله های بورژوازی آلمان قد علم کرده و آمادگی خود را برای شرکت در جنگها و راه اندازی جنگهای جدید اعلام می کند.

بورژوازی آلمان با هورا کشیدن برای ارتش خود در واقع به همه رقیبان خود در صحنه سیاست جهانی ندا می دهد که دوران شکستهای پس از جنگ جهانی دوم و نقش غیر فعال نظامی این کشور به پایان رسیده و هر کجا که منافع و مصالح این بورژوازی ایجاب کند در صحنه جنگ های امپریالیستی و اشغال کشورهای تحت سلطه همانطور که در قرن بیستم عمل نمود اقدام خواهد کرد.

مریم

زیرنویسها:

(۱) روزنامه "Handelsblatt" یا برگه تجارت" نشریه اتحادیه سرمایه داران آلمان- گروه "Resource Alliance"- و یکی از مهمترین روزنامه های تجاری آلمان محسوب می شود که در سال ۲۰۱۱ تأسیس شد. اعضای این گروه کمپانی های مانند فولکس واگن، BASF، Bayer، ThyssenKrupp، Evonik، Daimler و چند تایی دیگر از بزرگترین کمپانی های چندملیتی را شامل می شود. این مؤسسه (یا اتحادیه سرمایه داران) یک مؤسسه تجاری امپریالیستی و درعین حال یک بنگاه ایده پراکنی اقتصادی

تعمق در سخنان این کارگر به خوبی عمق شرایط استثمار و ستمی که از طرف سرمایه داران و دولت حامی آنها در حق کارگران می شود از یک طرف و وضعیت بسیار سخت و دشواری که کارگران ما در آن به سر می برند را با گویائی هر چه بیشتری نشان می دهد.

به گفته کارگران این کارخانه چه در زمان وقوع حادثه ۲۰ آذر ۱۳۹۰ و چه پیش از آن، کارفرما بدون در اختیار گذاشتن لباس کار مناسب، کارگران را به محیط کار اعزام می کرده است و آنها همواره به اجبار در مجاورت کوره مشغول کار بوده اند به گونه ای که سوختگی سطحی همواره یکی از حوادث شایع در میان کارگران این واحد تولیدی بوده است. کارگر صدمه دیده در این حادثه در رابطه با تاریخ سوانح چین کار در این کارخانه می گوید: "از زمان راه اندازی کارخانه در سال ۸۶ تا زمان وقوع حادثه آذر ماه سال گذشته، کوره ذوب کارخانه شش بار دچار حادثه شده بود" و در این رابطه توضیح می دهد که "در سال های ۸۶ و ۸۷ دو نفر از کارگران در جریان حوادث جداگانه دچار حادثه شدند که یکی از آنان فوت کرد و دیگری بر اثر شدت سوختگی در ناحیه چشم نابینا شد."

در ارتباط با انفجار فولاد غدیر یزد در آذر ماه، جالب است بدانیم با اینکه بازرسان اداره کار در گزارش خود کارفرما را در این حادثه "مقصر ۱۰۰ درصدی" شناخته و معرفی نمودند اما دادگاه جمهوری اسلامی همین کارفرما را در حادثه ای که به مرگ ۱۸ کارگر انجامیده بود به تنها شش ماه حبس تعزیری محکوم نمود. محکومیت شش ماهه به خاطر به قتل رسیدن ۱۸ کارگر توسط کارفرمای مربوطه در کشوری صورت گرفت که در دادگاه های آن جوانانی که در امر ترافیک اخلال ایجاد کرده اند را به جرم "اخلال در ترافیک" به حبس های طولانی تر از شش ماه محکوم می کنند. همین واقعیت نشان می دهد که ارزش جان کارگر در نظام سرمایه داری ایران و در شرایطی که جمهوری اسلامی با چماق سرکوب این نظام را بر پا نگهداشته آن قدر پائین است که به حساب نمی آید. با منطبق کردن ارزش گذاری و لایحه "طبق قانون" جمهوری اسلامی جان ۱۸ کارگر برابری می کند با ۶ ماه حبس تعزیری کارفرمای حریصی که برای کسب سود بیشتری از قبل استثمار کارگران، از تهیه وسائل ایمنی لازم برای آنان سر باز زده است!

در آخر موضوعی از زبان محمدعلی مکاری، کارگری که در این حادثه صدمه دیده بسیار قابل توجه و تعمق است. او می گوید: "چندی پیش برای پیگیری موضوعی به کارخانه مراجعه کردم و مطلع شدم که کارخانه باز شده و فعالیتها از سر گرفته شده است اما هنوز کیفیت رعایت نکات



ارزش جان کارگر!

می دهد که چگونه جمهوری اسلامی تمام قد به دفاع از سرمایه داران برخاسته و آن جا هم که مقصر بودن کارفرما غیر قابل چشم پوشی است با وقاحت تمام با محکومیت های جزئی اجازه نمی دهد که خللی در کار و منافع آن ها ایجاد شود.

در ۲۰ آذر ماه سال ۹۰ یعنی بیشتر از یکسال پیش نزدیکی های تعطیلی کارخانه فولاد غدیر یزد، کوره ذوب آهن کارخانه منفجر می شود که در نتیجه آن ۱۸ کارگر این واحد تولیدی کشته و یک (و به روایتی سه) کارگر نیز مجروح می شوند. محمدعلی مکاری، کارگر مجروح در این حادثه که علاوه بر سوختگی ۴۵ درصدی، پدر خود را نیز در این رویداد دردناک از دست داده است در باره این که این حادثه چگونه رخ داد چنین می گوید: "کوره کبب شده بود، فولاد مذاب سرد شده داخلش ریخته بودند. دهنه کوره بسته بود. راهی وجود نداشت که گاز خارج شود. گاز زیر مواد مذاب جمع شده بود و فولاد هم که داشت می جوشید. پنج ثانیه هم طول نکشید." این کارگر صدمه دیده در ادامه صحبت های خود با خبرنگاری که در این زمینه با وی به گفتگو نشست می گوید: "ما می دانستیم که لباس پلاستیکی هیچ محافظتی از ما نمی کند اما از ترس اخراج حرفی نمی زدیم و تحمل می کردیم. دولت - همین بازرسان کار - باید صاحب کارخانه را مجبور می کردند که به کارگزارانش لباس ایمنی بدهد. ما که کارگر بودیم و قراردادمان کف دستمان بود، می گفتند این کوره ذوب فولاد و این هم لباس، نمی خواهید به سلامت." و در ادامه می گوید: "بازرس ها از اداره کار می آمدند اما به درستی کار خود را انجام نمی دادند. چرا که در سال های گذشته هم چنین اتفاقاتی (البته نه در این سطح ۱۸ کشته) داشتیم. اگر آنها کارشان را به درستی انجام می دادند ما فقط برای کار کردن به کارخانه می رفتیم. نمی رفتیم که ندانیم امروز زنده بر می گردیم یا نه."

یکی از عوارض همیشگی نظام ظالمانه سرمایه داری، سوانح چین کار می باشد که در اساس و اغلب به دلیل عدم تهیه وسائل ایمنی ضروری در محیط کار توسط سرمایه داران جهت کاستن از هزینه تولید و افزایش سود خود به وجود می آیند، اما سرمایه داران و مبلغین آن ها همیشه مسئولیت چنین سوانحی را بر دوش خود کارگران و بی مبالائی آن ها می اندازند و به این طریق مسئولیت خود در این سوانح را لاپوشانی می کنند.

تجربه نشان داده که موفقیت سرمایه داران در این زمینه کاملاً بسته به حد سازمان یابی کارگران و سطح رزمندگی آن ها و وجود سازمان های سیاسی انقلابی طبقه کارگر دارد. هر کجا کارگران متشکل تر و رزمنده تر باشند و احزاب کارگری از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار باشند دولت را مجبور می کنند که بورژوازی حریص را به رعایت برخی از اصول ایمنی کار وادار کند. اما در کشور های تحت سلطه ای نظیر ایران که دیکتاتوری های وابسته دست سرمایه داران را در چپاول نیروی کار کاملاً باز گذاشته اند و قاعدتا با سرکوب مبارزات کارگران از متشکل شدن آن ها جلوگیری می کنند وضع کاملاً فرق می کند.

در این کشور ها اولاً هر حادثه ای را به حساب بی احتیاطی کارگر می گذارند و کارفرما را بی گناه جلوه می دهند؛ و در ثانی بازرسان های دولتی که علی الاصول باید شرایط ایمنی کارخانه را بررسی کرده و کارفرما را وادار به رعایت یک سری اصول ایمنی نمایند در سیستم فاسد موجود برای حفظ شغل خویش چشم های خود را بسته و جیبهای خود را باز می کنند و به این ترتیب شرایط مرگباری برای کارگران آفریده می شود.

برای نشان دادن این واقعیت می توان به گزارشاتی که در باره انفجار در کوره کارخانه فولاد غدیر یزد در ۲۰ آذر ماه سال ۱۳۹۰ رخ داد مراجعه نمود. بررسی آن چه در باره این حادثه در مطبوعات جمهوری اسلامی انعکاس یافته به روشنی نشان

حفاظت ایمنی و بهداشت مانند گذشته پایین است و احتمال تکرار حوادث مشابه وجود دارد." این واقعیت گویای آن است که کارفرما و مسئولین دولتی در حالی که هیچ ارزشی برای جان کارگران قائل نیستند، سعی دارند دوباره با بازی با جان آن‌ها و به قیمت قتل و آوارگی و بدبختی خانواده هایشان، سود اندوزی کنند و منتظرند تا اگر باز انفجاری در کوره این کارخانه رخ داد، به گونه ای آن را رفع و رجوع کنند. این را هم باید دانست که در انفجار سال ۱۳۹۰ علی اکبر اولیا نماینده وقت مجلس شورای اسلامی و عزیزاله سیفی فرماندار وقت در گفتگو با ایلا اعلام

کرده بودند که انفجار کپسول گاز یا مهمات مستعمل و عمل نکرده به جا مانده از زمان جنگ دلیل این حادثه بوده است." با اتکاء به چنین توجیهاتی به نفع سرمایه داران، جای تردید نیست که اگر فاجعه دیگری برای کارگران در کارخانه فولاد غریو یزد به وجود آید، باز وکلای مجلس و فرماندهانی خواهند بود که چنین حادثه ای را به دستگاه های جاسوسی و توطئه های خارجی نسبت دهند تا وظیفه پاسداری از سرمایه داران زالو صفت را بدرستی انجام داده باشند. واقعیت افزایش شدید سوانح حین کار در مراکز تولیدی و کار در ایران تا آن جا که به

طور رسمی گزارش داده شده اند (خیلی از سوانح کار رسماً اعلام نمی شوند) نشان می‌دهند که هر روز ۵ کارگر به همین دلیل جان می‌بازند. امری که خود بروشنی فقدان وسائل ایمنی لازم در مراکز کار را آشکار ساخته و نشان می‌دهد که بورژوازی دندان گرد ایران برای سود بیشتر با وقاحت غیر قابل انکاری با جان کارگران بازی می‌کند. این واقعیت تلخ به نوبه خود مبارزه برای از بین بردن سیستم سرمایه داری و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را با برجستگی در مقابل طبقه کارگر قرار می‌دهد.

مارس ۲۰۱۳

سیستم مالیاتی جدید در انگلستان از صفحه ۱۸

کارگران و درآمد فشارهای متوسط ندارد آنهم در شرایطی که انگلستان یکی از بالاترین درصدهای تورم را در اروپا داراست و قیمت اجناس و ضروری‌ترین نیازهای مردم هر روز فزونی می‌گیرد. در شرایطی که چند میلیون بیکار وجود دارد و تنها در لندن دهها هزار نفر شبها در خیابانها می‌خوابند، اگر در نظر بگیریم که حقوق متوسط یک کارمند در انگلیس ماهانه ۶۰۰ - ۵۰۰ پوند است، با در نظر گرفتن این امر که مبلغ Polltax در بعضی مناطق ممکنست سالانه ۶۰۰ - ۵۰۰ پوند باشد، می‌توان دریافت که چگونه یک کارمند باید حاصل تمام کار و تلاش خود را در یکماه بعنوان مالیات بپردازد. حال دیگر وضع اقشار پائین‌تر و بیکارانی که هفته‌ای تنها ۲۰ پوند به آنها تعلق می‌گیرد روشن است.

مالیات جدید در شرایطی وضع گردیده که مدام از مبلغ بیمه‌های اجتماعی کسر می‌گردد. نرخ بهره بدلیل سیاستهای اقتصادی دولت از حدود ۷٪ به حدود ۱۴٪ تا ۱۶٪ رسیده است. مفهوم این مورد در رابطه با زندگی کارگران و اقشار پائین جامعه آنست که اگر آنها بابت وامی که مثلاً برای خرید خانه‌ای از بانک گرفته‌اند، ماهیانه با تحمل فشار هائی پولی ذخیره کرده و قسط می‌پردازند، حال با دو برابر شدن مقدار این قسط کمرشان خم گشته است، با این حال می‌توان دریافت که اضافه شدن مالیات جدید بدوش طبقات و اقشار پائین چه فشاری را به آنها وارد می‌آورد و در نتیجه از همینجا به علت شکل گیری جنبش وسیع ضد Polltax و شرکت گسترده مردم در آن پی برد.

Polltax و تضادهای درونی طبقه حاکمه در انگلستان

جنبش توده‌ای بر علیه سیستم مالیاتی جدید دولت تاچر همچون هر اعتراض وسیع اجتماعی مورد توجه گرایش‌های مختلف طبقه حاکمه در انگلستان قرار گرفته و هرجناحی از این طبقه کوشید از این جنبش به نفع خود جهت تسویه حساب با جناحهای رقیب استفاده نماید.

حزب کارگر با اعلام مخالفت با قانون مالیاتی جدید تاچر، توانست توجه اجتماعی را به خود جلب کند و در شرایط نفرت توده‌ای از این قانون به تقویت موقعیت خویش بپردازد. چنین بود که در انتخابات "میان دوره‌ای"، حزب کارگر آرائی بیشتر از قبل بدست آورد، بطوریکه یکی از مناطق که در هر رای گیری همواره حزب محافظه کار دست بالا را داشت، امسال برای اولین بار حزب کارگر با بدست آوردن حدود ۶۰٪ آراء پیروز شد.

با اینحال هنگامی که جنبش Polltax اوج گرفت حزب کارگر به انحاء مختلف کوشید از شدت و وسعت گیری آن بکاهد. این حزب نه تنها بطور رسمی نقشی در تظاهرات بزرگ خیابانی ۲۱ مارس نداشت و کوشید خود را از تشکلهای مخالف سیستم مالیاتی جدید که سازماندهنده آن تظاهرات بودند کنار بکشد، پس از آن نیز در حالیکه خود را همچنان مخالف Polltax می‌خواند و کماکان سعی میکرد از اعتراض توده‌ای نسبت به این امر در رقابت با حزب محافظه کار سود جوید، تمام سعی خود را بکار گرفت تا مبارزه و اعتراض مزبور از چهارچوب "قانون" نظام موجود فراتر نرود. در پارلمان انگلیس، حزب کارگر از طرف حزب محافظه کار مورد حمله قرار گرفته و مسبب تظاهرات ۲۱ مارس و یا به قول تاچر "جنايات" آنروز دانسته شد، ولی این حزب در دفاع از خود ضمن تطهیر پلیس جنايتکار این کشور و تقبیح اعمال خشونت آمیز تظاهرات ۲۱ مارس، "انارشيسيتها" و "چپ‌ها" را عامل آن معرفی نمود و اجرای قانون مالیاتی جدید را بدلیل آنکه از تصویب مجلس گذشته و بصورت "قانون" درآمده است، ضروری تلقی کرد. مورد اخیر در شرایطی صورت گرفت که تنها در اسکاتلند صدها هزار نفر با امضای طوماری، پرداخت مالیات جدید را تحریم کرده و اعلام نموده‌اند که خود از پرداخت آن امتناع خواهند وزید.

با توجه به مخالفت توده‌ای با سیستم مالیاتی جدید و تضعیف موقعیت حزب محافظه کار، حتی بعضی از محافظه کاران با احساس خطر از دست دادن قدرت به صف مخالفین Polltax کشیده شده اند. موقعیت شخصی تاچر بسیار ضعیف گشته و طبق نظرسنجی‌های انجام شده، ۷۵٪ از مردم انگلیس اعلام کرده‌اند که از رای دادن به تاچر و حزب او خودداری خواهند کرد.

طبقه حاکمه یعنی حافظین نظام سرمایه داری در انگلستان اگر چه از Polltax بمنابۀ قانونی لازم الاجرا نام می‌برند ولی تظاهرات وسیع خیابانی ۲۱ مارس تاثیر خود را در چگونگی اجرای این "قانون" بجای گذاشته و علیرغم اینکه تاچر در پاسخ به این تظاهرات، وقیحانه اعلام کرد "مردم مدتی اعتراض می‌کنند و بعد فراموششان میشود" (نقل به معنی) ولی حال، او و دولت محافظه کارش مجبور شده‌اند در مقابل جنبش توده‌ای عقب نشسته و اعلام کنند از میزان مبلغ Polltax کاسته خواهد شد و زمان اجرای آن را هم به عقب خواهد انداخت. این واقعیت نشان می‌دهد که در صورت تداوم جنبش اعتراض بر علیه Polltax دولت انگلستان مجبور به عقب نشینی‌های بیشتری خواهد گردید.

زیر نویس:

۱- لازم به ذکر است که یکی از کانونهای پرطپش مبارزه بر علیه Polltax همین محله Brixton میباشد



"اسکار" به فیلم "آرگو" یا جایزه ای به سیاست های تجاوز گرانه امپریالیسم

**وابسته است چهره یک رژیم مستقل
و ضد امپریالیست بدهند .**

در همین رابطه کمپانی‌های انحصاری هالیوود بار دیگر تحریف تاریخ مبارزاتی توده‌های تحت ستم ما را مورد توجه قرار داده و امروز ما شاهد ساخته شدن فیلمی به نام آرگو در ارتباط با تاریخ مردم خود هستیم. فیلمی که به عنوان برنده اسکار بهترین فیلم سال انتخاب شد و مهمتر اینکه این برنده شدن را هم میشل اوباما همسر او، رئیس جمهور آمریکا از طریق پخش زنده تلویزیونی اعلام کرد تا به این وسیله مردم جهان باور کنند که آن فیلم از چه اهمیت خاصی برخوردار است . فیلم آرگو، به کارگردانی بن افلک که از لحاظ فرم یک فیلم معمولی و پیش پا افتاده است موضوع خود را به تسخیر سفارت آمریکا توسط به اصطلاح دانشجویان خط امام در سال ۱۳۵۸ اختصاص داده است.

قبل از وارد شدن به موضوع فیلم این را بگویم که در کار فیلم سازی تکنیک‌هایی به کار برده می شوند که واقعی بودن صحنه‌ها، باورپذیری و حقیقی بودن موضوع را القاء می‌کنند. بخشی از این تکنیک‌ها در فیلم آرگو بصورت غیر محسوس در بعضی از صحنه‌ها به کار گرفته شده‌اند تا احساسات و به واسطه آن باورپذیری مخاطب را تحریک کنند. اساساً، ساختار مستندگونه در فیلم‌های سینمایی، باعث می شود که پذیرش مسائل مطرح شده در فیلم از سوی مخاطبانی که نسبت به موضوع مطرح شده آگاهی ندارند، تسریع شود، و این امر ربطی به واقعی بودن و یا نبودن مسئله نمایش داده شده ندارد .

هالیوود به عنوان نماد فیلمسازی آمریکا که بزرگترین کمپانی‌های انحصاری فیلمسازی در آن گرد آمده‌اند، کارکرداش برای خیلی از نیروهای انقلابی و خلق‌های جهان امری آشکار است. فیلم‌هایی که در هالیوود برای توجیه سیاست‌های امپریالیستی و ترویج آنها، تحریف تاریخ خلق‌ها برای بهره‌برداری‌های سیاسی و غیره، برحسب نیاز در دوره‌های مختلف ساخته می‌شوند در واقع سلاحی هستند که با آن میلیون‌ها انسان را نشانه گرفته و سعی می‌کنند حقایق و واقعیت‌های موجود را از دید آنها پنهان کنند تا بلکه به سهم خود چند صباحی به عمر نظام گنبدیده سرمایه‌داری امپریالیستی بیفزایند و راه استثمار خلق‌های جهان توسط انحصارات امپریالیستی و دولت‌های وابسته به آنها را هموار کنند. به عنوان نمونه، فیلم‌هایی که در مورد جنگ آمریکا و ویتنام، کشتار سرخپوستان، افغانستان، عراق و کشورهای آفریقایی در هالیوود ساخته شده‌اند هر یک در خدمت وارونه کردن حقایق و لاپوشانی سیاست‌های امپریالیستی آمریکا به طور مشخص و نظام سرمایه‌داری امپریالیستی به طور عام در کشور های تحت سلطه می باشند .

براساس همین سیاست‌های امپریالیستی، در چهارچوب بالا گرفتن تنش در روابط بین آمریکا و دولت های امپریالیستی دیگر با جمهوری اسلامی به بهانه پروژه اتمی این رژیم که عملاً باعث شده تا کمپانی های بزرگ اسلحه سازی میلیارد ها دلار تجهیزات نظامی به کشورهای خاورمیانه بفروشند، امپریالیستها هر روز در حالی که تحریم های جدیدی را بر علیه جمهوری اسلامی اعلام می کنند از طریق دستگاه تبلیغاتی خود هم می کوشند به جمهوری اسلامی که تا مغز استخوان به خودشان

این فیلم کوشیده است موضوع سفارت گیری را دقیقاً براساس دروغ‌های جمهوری اسلامی که با تسخیر سفارت امریکا سعی کرد خود را ضد امپریالیست جلوه داده و با کشیدن نقاب ضد امپریالیستی بر چهره خود به فریب مردم بپردازد (تا فرصت سرکوب خونین مبارزات آنان را به دست آورد)، به نمایش در آورد. هم آوایی فیلم آرگو با خواست جمهوری اسلامی در شرایطی که نیروهای مرتبط با امپریالیست های امریکائی برای برجسته کردن آن در ذهن جهانیان تبلیغات پر سر و صدائی به راه انداخته اند، حاکی از آن است که، رژیمی که توسط امپریالیسم امریکا با کمک امپریالیست های دیگر در ایران بر سر کار آورده شده، هنوز چقدر برایشان سودمند است. امپریالیسم امریکا در حالی که سعی می‌کند برای وقایع آینده، در چشم توده‌ها حسابش را از جمهوری اسلامی جدا کند، اما با توسل به چنین ابزاری، اولاً به هیاهو ها و عریده های دروغین ضد امپریالیستی سردمداران جمهوری اسلامی صحنه می گذارد و با این کار از این رژیم به عنوان یکی از "محور های شر" در جهت پیشبرد سیاست های خود استفاده می کند، ثانیاً در مقابل مبارزات توده‌های تحت ستم ایران از جمهوری اسلامی که در واقع حافظ منافع امپریالیسم امریکا است، حمایت می‌کند .

نکته به ظاهر حاشیه‌ای اما مهم دیگری که در این فیلم به چشم می خورد و مربوط به تحریف تاریخ مبارزاتی مردم ایران می باشد، این است که در صحنه‌های تسخیر سفارت و تظاهرات‌های پیوست آن، سازندگان فیلم در حالی که با دقت باز و بندهای به اصطلاح دانشجویان خط امام را بازسازی کرده‌اند، ولی نیروهای متعلق به سازمان مجاهدین خلق و سازمان های اپورتونیستی به اصطلاح چپ در جلوی در سفارت که به خواست نادرست رهبرانشان در آنجا جمع شده بودند را توده مردم حامی رژیم جمهوری اسلامی جا زده اند.

در آخر سه اعلامیه از چریک‌های فدایی خلق را که در همان زمان منتشر شده ضمیمه این مطلب می کنم تا خواننده با حقایق مربوط به تسخیر سفارت آمریکا هر چه بیشتر آشنا شده و بدانند که فیلم آرگو چگونه حقایق را به نفع امپریالیسم امریکا و جمهوری اسلامی وارونه کرده است. همچنین برای مطالعه اعلامیه ها می توان به لینک زیر مراجعه کرد:

<http://www.siahkal.com/publication/Se-farat-Intro.htm>

بهرنگ رستمی

هر چه برافراشته تر باد پرچم خونین چریک‌های فدایی خلق ایران

سیستم مالیاتی جدید در انگلستان و تظاهرات توده‌ای بر علیه آن!

توضیح پیام فدایی: آن چه در زیر می آید مربوط به یکی از سیاست های ضد مردمی مارکارت تاجر به عنوان قانون مالیاتی جدید (Polltax) می باشد. تصویب این قانون در همان زمان نخست وزیری تاجر خشم شدید کارگران و زحمتکشان را بر انگیخت و آن ها با مبادرت به تظاهرات و اعتراضات های بزرگ، مخالفت خود را با این سیاست و کل سیاست های ارتجاعی تاجر به نمایش گذاشتند. این مقاله که برای اولین بار در پیام فدائی شماره ۳۲ به تاریخ فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۶۹ منتشر شده است گزارشی از این اعتراضات مردمی می باشد که اکنون به دلیل مرگ تاجر مبادرت به درج دو باره آن می کنیم.

روز شنبه ۳۱ مارس، در اعتراض به قوانین مالیاتی جدید که اخیراً توسط دولت تاجر وضع گردیده، شهر لندن شاهد تظاهرات وسیعی بود که بدلیل یورش وحشیانه پلیس، به چنان درگیریهای بزرگ خیابانی تبدیل گشت که در نیم قرن اخیر در انگلستان سابقه نداشته است.

تظاهرات ابتدا با شرکت ۴۰ هزار نفر از یکی از شهرهای انگلستان (Glasgow) با سازماندهی تشکلهای مخالف قانون مالیاتی جدید (Polltax) آغاز شد، خیلی زود انبوهی از جمعیت به آن پیوست؛ بگونه‌ای که وقتی صف تظاهرکنندگان به مقابل دفتر تاجر نخست وزیر انگلستان رسید، جمعیت به ۱۵۰ هزار نفر رسیده بود. در این مسیر تظاهرکنندگان با شعار لغو مالیات جدید، آدمک هایی از تاجر را آتش زدند و به این ترتیب اعتراض و نفرت خود را از دولت تاجر و Polltax ابداعی او به نمایش گذاشتند.

در مقابل دفتر تاجر تعدادی از تظاهرکنندگان اقدام به یک اعتصاب نشستند نمودند، اما این حرکت با مقابله‌خشونت آمیز پلیس مواجه گردید و درگیری بین تظاهرکنندگان و پلیس آغاز شد. سازماندهندگان تظاهرات با مشاهده این وضع کوشیدند ضمن تسریع در قرائت قطعنامه پایانی تظاهرات هر چه زودتر به این اقدام همراه با تداوم برخوردهای خشونت آمیز پلیس در حالیکه باعث پراکندگی در صفوف تظاهرکنندگان گشت، اما اعتراض و مقاومت همچنان ادامه داشت و با هجوم وحشیانه پلیس به تظاهر کنندگان خشمگین درگیری هر چه بیشتر تشدید گردید.

در جریان این تظاهرات پلیس انگلستان وحشیگری خود را بیش از پیش به نمایش گذاشت. آنها با باطوم به جان جمعیت افتاده و به ضرب و شتم مردم پرداختند، ماشین های خود را به صفوف تظاهرکنندگان راندند، پلیس سوار بر اسب بی محابا بدون جمعیت تاخته و آنها را زیر سم اسبهای خود گرفتند و غیره و غیره ... در مقابل این اعمال وحشیانه، تظاهرکنندگان از پای ننشسته و به هر طریق که می‌توانستند به مقابله پرداختند. بزودی، چند ماشین پلیس و چند اتوبوس واژگون و به آتش کشیده شدند، شیشه‌های بسیاری از فروشگاهها شکسته شد و ... تظاهرات از پاسی از شب ادامه یافت؛ در حالیکه طی آن سفارتخانه‌های اسرائیل و آفریقای جنوبی

نیز توسط بخشی از تظاهرکنندگان مورد حمله قرار گرفته و آنها به این ترتیب خشم و اعتراض خود را نسبت به همپالگی‌های تاجر - صهیونیست‌ها و نژاد پرستان - به نمایش گذاشتند.

در جریان این تظاهرات خشونت بار بیش از صد نفر از تظاهرکنندگان بر اثر ضربات پلیس شدیداً مجروح و ۳۰۰ نفر دستگیر شدند. از نیروهای پلیس نیز ۳۰ نفر زخمی گردیدند.

Polltax چیست و چه تاثیری بر زندگی کارگران و اقلشار پائینی جامعه خواهد داشت؟ زمینه مادی اعتراض وسیع توده‌ای بر علیه قانون مالیاتی جدید کدام است؟ در زیر می‌کوشیم تا حدودی به این مسائل پاسخ دهیم.

Polltax که توسط خانم تاجر و حزب محافظه کارش ابداع گردیده، در واقع یک نوع مالیات بر افراد است. مطابق این قانون هر فرد صرفاً به اعتبار اینکه در انگلستان زندگی می‌کند، باید سالانه مقدار معینی مالیات بپردازد. حتی میزان این مالیات نیز بر حسب درآمد و ثروت شخصی تعیین نمی‌گردد، بلکه همه از کارگر و کارمند جزء گرفته تا بورژواهای گردن کلفت باید مبلغ ثابتی را که از طرف شهرداری محل تعیین شده، بپردازند. به این ترتیب در یک محل معین همان میزان مالیات به یک کارگر تعلق می‌گیرد که به یک بورژوا. در عین حال با توجه به تعیین مقدار این مالیات توسط شهرداری هر محل و در نتیجه یکسان نبودن میزان آن در سطح شهر حتی گاهی یک کارگر مجبور میشود مبلغ بیشتری از یک بورژوا Polltax بپردازد. مثلاً در لندن که به محله‌های مختلف که هر یک دارای شهرداریهای خاص خود میباشد، تقسیم گشته است و میزان مالیات بر افراد را نیز شهرداری هر محل با توجه به هزینه‌های خود تعیین می‌کند، سرمایه‌داری که در خانه مجللی در فلان محله لندن زندگی می‌کند باید همان مقدار مالیات بپردازد که کارمندی در این محله با گرفتن وام از بانک و با قبول تضییقاتی خانه‌ای برای خود دست و پا نموده است و یا ممکنست سرمایه‌داری که در خانه اعیانی‌اش در محله‌ای در ناز و نعمت بسر میرد حتی کمتر از کارگری مالیات بپردازد که در محله‌ای دیگر در خانه محقری اجاره‌نشین می‌باشد. بنابراین مطابق قانون مالیاتی جدید اهالی فقیرترین محله‌های لندن با ساکنین مرفه‌ترین مناطق نه تنها بیسکان باید مالیات بپردازند، حتی گاه ممکنست به یک محله

فقیرنشین مالیات بیشتری نسبت به محله مرفه نشین تعلق بگیرد.

به این ترتیب معلوم می‌شود که تاجر با ابداع قانون دید چه امتیاز بزرگی به سرمایه داران انگلیسی داده و اینگونه سهم مالیاتی را که آنها به نسبت ثروت خود می‌بایست بپردازند، بدوش کارگران و توده‌های زحمتکش سرشکن نموده است. علت اخذ مالیات از طرف شهرداریها در چهارچوب سیاستی صورت می‌گیرد که دولت تاجر تحت عنوان ضرورت تضعیف نقش دولت در امور اقتصادی و صرفه‌جویی در هزینه‌های دولت و با شعار رشد اقتصاد آزاد و رقابت آزاد در صد پیشبرد آن میباشد. اگر در گذشته تامین امکانات اجتماعی و رفاهی در سطح جامعه به عهده دولت بود که این خود یکی از دستاوردهای توده‌ای و حاصل مبارزات طبقه کارگر با سرمایه‌داران زالوصفت در این کشور بوده است، حال دولت تاجر با قطع کمکهای مالی دولت به شهرداریها و یا با کاهش شدید این کمکها، آشکارا یورش وسیعی را بر علیه دستاوردهای مبارزاتی آنان سازمان داده است.

مطابق سیستم مالیاتی جدید دولت تاجر، برای همین امکانات رفاهی و ضروریات اجتماعی، شهرداری هر محل باید هزینه‌های لازم را نه از دولت بلکه از خود اهالی محل کسب نماید. و به عبارت دیگر Polltax ممر درآمد شهرداریها می‌گردد. بنابراین شهرداری هر محل برحسب هزینه‌های ضرور خود میزان Polltax را تعیین می‌نماید. اگر هزینه شهرداری بیشتر باشد میزان Polltax نیز زیادتیر خواهد بود و برعکس. و یا ممکنست شهرداری بدلیل کمبود هزینه از ارائه خدمات لازم در محل مربوطه سرباز زند. چنین است که درصد مالیات دریافتی از افراد در محله‌های مختلف لندن و در دیگر شهرهای انگلستان مبلغ ثابتی نبوده و متفاوت می‌باشد. بهمین دلیل هم هست که اگر ساکنین محله Brixton بمثابه محله فقیرنشین لندن (۱) سالانه باید ۶۰۰ پوند بعنوان Polltax بپردازند، در محله آکسفورد از این بابت هفته‌ای ۱۲ پوند پرداخت میشود.

از همینجا علت اصلی و زمینه مادی شکل جنبش وسیع بر علیه سیستم مالیاتی جدید در انگلستان که تظاهرات اخیر جلوه بارزی از آنرا به نمایش گذاشت، روشن می‌گردد. این سیستم مالیاتی مفهومی جز سازماندهی یورش آشکار به دسترنج

برای امپریالیسم، دنیا، روستای "می لای" است!



در سالگرد قتل عام روستاییان ویتنامی در روستای "می لای" توسط ارتش آمریکا

در تاریخ ۱۶ مارچ ۱۹۶۸، در دوران جنگ ویتنام، گردانی از سربازان آمریکایی به فرماندهی ستوان ویلیام کالی (William Calley) برای یافتن ویت کنگ ها به روستای "می لای" (My Lai) یورش برده و ناامید از یافتن سربازان ویت کنگ، فاجعه ای آفریدند که به قتل عام "می لای" در تاریخ ثبت شد.

در طی این قتل عام، بیش از ۵۰۰ غیر نظامی ویتنامی که اکثراً زن و کودک بودند، بدون هیچ دلیلی کشته شدند. بیشتر قربانیان هیچ سلاحی حتی برای حفاظت از خود هم نداشتند. همچنین بعضی از قربانیان قبل از کشته شدن مورد تجاوز جنسی، شکنجه و یا قطع اعضای بدن قرار گرفته بودند. این جنایت که در روستاهای "می لای" و "می خه" (My Khe) که در محدوده منطقه "سون می" (Son My) در ویتنام قرار دارد رخ داد به دلیل انعکاس یافتن در مطبوعات آن زمان، دولت آمریکا را مجبور به نشان دادن عکس العمل کرد. و در نتیجه همه کسانی که در این قتل عام نقش داشتند محاکمه شدند. اما در مقابل چشمان حیرت زده افکار عمومی جهان دادگاه آمریکا تمامی سربازانی که در این واقعه شرکت داشتند به جز ویلیام کالی را تبرئه نمود. در این به اصطلاح محاکمه ستوان ویلیام کالی تنها کسی بود که مجرم شناخته شده و به حبس ابد محکوم شد، ولی با فرمانی از طرف کاخ سفید مجازات او کاهش یافته و فقط به ۳ سال حبس، آن هم حبس در خانه محکوم شد!

در حالی که همه شواهد و اسناد نشان می دادند که در زمانی که سربازان آمریکایی به روستای "می لای" رسیدند،

هیچ ویت کنگی را در آن جا ندیده و مشاهده نکرده بودند. گمان آن ها این بود که نیروهای ویتنام شمالی در خانه ها و سنگرها مخفی شده اند. گروه اول سربازان به فرماندهی ستوان ویلیام کالی به داخل خانه ها ریخته و شروع به کشتار مردم به بهانه مخفی کردن ویت کنگ ها کردند. بعد از اولین حمله سربازان به مردم، نیروهای آمریکایی به هر چیز که حرکت میکرد اعم از زن و مرد و پیر و کودک و خلاصه حیوان و انسان، تیراندازی کردند. جوخه اول سربازان آمریکایی ۶۰ - ۷۰ تن از روستاییان را به شکل گروهی در مکان هایی جمع کرده و سپس با تفنگ های خودکار به همه آن ها شلیک کردند. این گروه از روستاییان کاملاً غیر مسلح بوده و همه آن ها تنها توسط ستوان کالی و هر سربازی که کالی دستور داده بود کشته شدند. ویلیام کالی بعد از کشتن گروه اول مردم، تفنگ سربازی را که از شلیک خودداری کرده بود را گرفته و شخصاً به دو گروه بزرگ دیگر از مردم روستایی شلیک کرده و همه را به دست خود در دم کشت.

جوخه دوم هم از قافله عقب نماند و حدود ۷۰ زن و کودک ویتنامی را کشت. پس از کشتار جوخه دوم، تقریباً روستا خالی از موجود زنده شده بود و جوخه سوم دیگر انسانی برای کشتن نمیدید، این شد که جوخه سوم شروع به تیراندازی به کلیه زخمی ها و افرادی که گمان میکردند زنده هستند کردند. جوخه سوم به حیوانات هم رحم نکردند و تمام حیوانات را هم به رگبار گلوله بستند. اما در نهایت جوخه سوم موفق به پیدا کردن تعدادی کودک شده و همه را جمع و سپس به رگبار بستند. سن این کودکان فقط بین ۷ تا ۱۲ سال بود.

واقعیت این است که علیرغم گذشت این همه سال از این جنایت، با نگاهی به سیاست ها و عملکرد امپریالیسم فوراً روشن می شود امپریالیسم که قتل عام "می لای" یک استثناء و یا حادثه نبود و نیست. این سیاست همه آن هائی است که برای حفظ سیستم سرمایه داری که به مرحله گنبدگی رسیده هر روز و در هر گوشه این کره خاکی فاجعه آفریده اند. قتل عام ۲۲۰ هزار از شهروندان غیرنظامی ناکازاکی و هیروشیما در جنگ جهانی دوم با اولین بمب اتمی، بمباران درسدن در آلمان و کشتار ۳۴ هزار غیر نظامی بیگناه در این شهر، براه انداختن کودتاها در آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی که تنها در اندونزی باعث مرگ ۲ میلیون انسان شد، حمله به کشورهای مختلف همچون افغانستان و عراق و کشتار مردم بیگناه در همه جا و از جمله فاجعه فلوجه به بهانه دفاع از دموکراسی و آزادی، از سیاستی سخن میگوید که قتل عام "می لای" گویای آن است. قتل عام "می لای" نمونه روشنی از پاسخ امپریالیسم به مردمی است که خود خواهان بدست گرفتن سرنوشت خود هستند و این با منافع قدرت های بزرگ در تعارض است. تجربه مبارزات توده ها در صد سال گذشته و مشاهدات آن ها از عملکرد امپریالیست ها ثابت کرده است که برای امپریالیسم، دنیا روستای "می لای" است.

عبداله باوی
مارس ۲۰۱۲

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



اعتصاب غذای پناهندگان سیاسی در استرالیا

در هشتم آوریل سال ۲۰۱۳ بیست و هشت تن پناهنده سیاسی در استرالیا که شامل ۲۴ نفر سرریلانکائی، دو ایرانی و دو برمه ای هستند، دست به اعتصاب غذا زدند. دلیل این اعتصاب غذا رد درخواست پناهندگی آنان توسط دولت استرالیا می باشد. این پناهجویان در بازداشتگاه موقت اداره مهاجرت ملیبورن نگهداری میشوند.

دلیل رد درخواست پناهندگی این عده آن است که سازمان جاسوسی "ا.س.آی. و" استرالیا در مورد این افراد ارزیابی منفی ارائه داده است. یعنی بر طبق بررسی و تصمیم این سازمان، بودن این افراد در استرالیا بر علیه "امنیت" کشور قلمداد میشود. بسیاری از افراد مورد سوء ظن سازمان جاسوسی استرالیا، تا مدت‌های مدید و گاهی تا بیش از سه سال در بازداشتگاه بسر می‌برند. بر طبق قوانین مهاجرتی استرالیا هر گونه تصمیم و گزارش سازمان جاسوسی استرالیا در مورد پناهجویان و پناهندگان قطعی بوده و نمیتواند مورد سوال قرار گیرد و متن گزارشات این سازمان در مورد پناهجویان نیز محرمانه بوده و با توجه به چنین سیاست ضد خلقی ای حتی خود پناهندگان نیز از دلایل واقعی مطرح شده برای رد درخواستشان نمیتوانند اطلاع داشته باشند.

سال گذشته دادگاه عالی کشور استرالیا عمل دولت که بخاطر ارزیابی سازمان جاسوسی از این پناهندگان حمایت نمیکند را غیر قانونی اعلام کرد ولی هیچ یک از وزرای مهاجرت در مورد آن هیچ عکس العملی نشان نداده اند. خبر فوق یکی از آخرین نمونه های سیاست های پناهنده ستیز و غیر انسانی دولت استرالیا در مورد پناهندگان و پناهجویان می باشد.

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران- سیدنی
۱۲ آپریل ۲۰۱۳



باز هم مرگ چند پناهنده در استرالیا!

از روز یکشنبه ۲۴ مارچ تا روز دوشنبه ۲۵ مارچ امسال یک کشتی ماهیگیری متعلق به اندونزی که تعداد زیادی پناهنده را از اندونزی به استرالیا می برد به علت طوفانی بودن هوا در آب های سواحل استرالیا سرگردان شده بود ، سرانجام در روز دوشنبه دچار حادثه شد. حادثه غم انگیزی که طی آن حداقل یک زن و یک کودک جان خود را از دست دادند. بر اساس گزارش خبرگزاری ها دولت استرالیا از طریق مأمورین اطاعتی خود در اندونزی، از روز شنبه از حرکت این کشتی به سمت استرالیا اطلاع کامل پیدا کرده بود و هواپیماهای استرالیایی از روز یکشنبه در جستجوی آن بودند. در روز دوشنبه مأمورین مرزی استرالیا این کشتی را که تعداد زیادی پناهنده از افغانستان و دیگر کشورهای خاورمیانه را با خود حمل می کرد و طبق معمول هم بیش از ظرفیت کشتی مسافر داشت، در وضعیت خطرناکی یافتند. درست در لحظه ای که چند مأمور پا درون آن گذاشتند، امواج عظیمی به فایق اصابت کرده و بسیاری از سرنشینان (منجمله چند تن از مأمورین) به داخل آب افتادند. ۹۳ نفر از آن ها نجات پیدا کردند که برخی شدیداً مجروح شده بودند. علیرغم پافشاری خبرنگار ها، دولت استرالیا از انتشار فیلم صحنه غرق شدن این افراد که توسط دوربین های امنیتی هلیکوپتر و کشتی مأمورین ساحلی ضبط شده، خودداری کرده است. آن چه که مسلم است، یکی از دلایل کشته شدن این انسان های دردمند را می توان قوانین ضدپناهندگی این کشور دانست. به عنوان مثال در جلسه تحقیقاتی ای که در سال ۲۰۱۱ برای بررسی کشته شدن ۵۰ پناهنده تشکیل شد (که قایقشان با صخره های جزیره "گریسمس" استرالیا برخورد کرده بود) فرمانده پلیس دریایی استرالیا به عنوان شاهد متخصص، با اشاره به قوانین این کشور اعلام کرد که "هیچ افسر و سرباز، پلیس دریایی، و اساساً هیچ مأمور دولت استرالیا قانوناً وظیفه نجات جان یک پناهنده را در دریا ندارد." این قانون ضدانسانی و دیگر قوانین ضدپناهندگی استرالیا را می توان یکی از دلایل عمده کشته شدن صدها پناهنده در آب های استرالیا دانست، کشوری که در ۵ سال گذشته بیش از ۸۰۰ نفر پناهنده در سواحل آن غرق شده اند.

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!